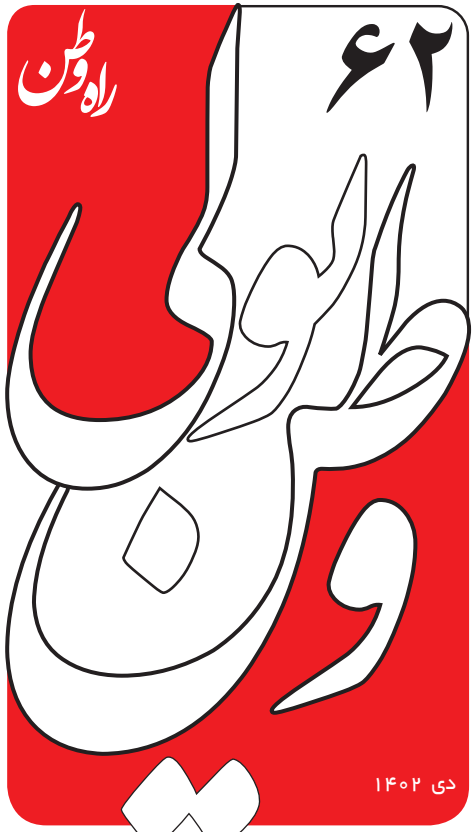




ماه نامه فرهنگی وطن بولی| ۸ صفحه| ۲۰,۰۰۰ تومان سال هشتم|

گرامیداشت شاهنامه پژوه

زنده یادابوالفضل خطیبی

شب بخارایی به نام پژوهندۀ نامهٔ باستان



غلامحسین زرگری نژاد در معرفی کتاب بر آمدن قاجار بیان کرد

آقامحمد خان به ایران بزرگ می‌اندیشید

کتابم را به عنوان عذرخواهی از قاجار نوشتم



دکتر علیرضا قیامتی پس از سفر به قونیه و مزار مولانا

ترکیه به دنبال فارسی‌زدایی از مولوی است

محتوا شکل و قدرت دولت ایرانی

تنهایی استراتژیک ایران

روسیه و بریتانیا شد. حتی شاه هم تنهایی استراتژیک ایران را دریافته بود. عدم اعتماد کامل شاه به آمریکایی ها نشان دهنده این امر بود که اتحاد استراتژیک ایران با ایالات متحده و همچنین پیمان‌های دفاعیشان نه مانا هستند و نه پایا.

منطق تنهایی استراتژیک به پیامد کلیدی می‌انجامد. آن گونه که محی الدین مصباحی به شیوایی بیان می‌دارد: «کشوری که مرزهایش خاکریز دفاعی آن باشد، باید به درون خود تکیه کند.»(۳) هیچ کشوری در درازنای تاریخ جهان همچو ایران در معرض تازش بیگانگان از همه سوی مرزهای خودنبوده‌است. این همه نمایان گر اهمیت جایگاه مرز همچو خاکریز دفاعی در نگاه ایرانیان بوده‌است. ردپای این نگاه را می‌توان در اساطیر کهن ایرانی نیز یافت. اهمیت بنیادین رودخانه آموی (جیحون یا وخش) همچو مرزی دفاعی بازتاب چنین پنداری است. در چنین سرزمینی کهن با چنین ویژگی پایدار، تنهایی استراتژیک ایران نشان دهنده درون زایی و استقلال بنیادهای امنیت ملی ایران بوده‌است. تکیه به درون بدین معنی است که سنگ بنای امنیت ملی ایران بر رابطه میان «دولت» و «ملت» استوار است تا روابطی استراتژیک با قدرت‌های بزرگ و یا گروه‌های غیر دولتی منطقه‌ای، به سخن دیگر، امنیت ملی ایران را در صورت گسست در رابطه دولت و ملت نمی‌توان با هم پیمانی با قدرتی بزرگ، گروه‌های غیر دولتی نظامی منطقه‌ای، یا موشک، بمب هسته‌ای، تانک و هواپیما نگاه داشت. این همه نشان دهنده این امر بنیادین است که سنجه منافع ملی کشور را باید در رابطه دولت و ملت ارزیابی کرد.



استخراج نمک دریاچه ارومیه برای احیای آن مفید است

گونتای گنج آلپ نویسنده پانتر کیست باکویی:

ترکان اصلی‌ترین دلیل شکست بابک بودند

گرامی داشت ثبت جهانی سه اثر فاخر ایران

سالروز درگذشت شاهرخ مسکوب

نگهبان فرهنگ ایران

تبار، دین و زندگانی رهبر خرمدینان و ادعاهای ناصواب

بابک خرم‌دین و پان‌ترکیسم



کوه‌های بلند و تسخیرناپذیر. هم از این روست که تاریخ ایران زمین مشحون است از تاخت و تازهای بی پایان اقوام و ملل گونه گون از شرق و غرب به فلات ایران. تازش پیوسته به فلات ایران خود بستری پردوام را برای نفرین جغرافیایی ایران آفریده‌است. نفرین جغرافیایی همراه با قلمرویی وسیع و مرزهایی کنترل ناپذیر، همگی ایران را هدفی برای تازش آشوریان، یونانیان، اعراب، مغولان، تاتارها، ترک‌ها، ازبک‌ها، پرتغالی‌ها، روس‌ها و انگلیسی‌ها ساخته‌است. به راستی که هیچ تمدن و قلمرویی همچو ایران زیر تاخت و تاز دیگر اقوام و ملل نبوده‌است.

نفرین جغرافیایی با دو ویژگی ایران زمین دوچندان شده‌است: پارسی زبان بودن و شیعه بودن. ایران یگانه کشور پارسی زبان و تنها کشور شیعه‌است که در خاورمیانه بزرگ عربی – ترکی – سنی محاط شده‌است. خاورمیانه بزرگ اسلامی بر دو ستون سنی عرب و ترک بنا شده‌است. محصور شدن در میان دریایی از اعراب و اهل تسنن ایران زمین را واجد این خصیصه‌ای بنیادین کرده‌است که، چه آشکار و چه پنهان، بن مایه امنیت ملی و سیاست داخلی و خارجی نظام‌های حاکم بر آن بوده‌است. هم از این رو، ایران پارسی زبان و شیعی مذهب همچو تکه‌ای ناجور در منطقه نمایانده شده‌است. امری که نفرین جغرافیایی را تشدید کرده‌است.

تنهایی استراتژیک تاریخی ایران دربردارنده این منطق بس مهم است که برای کشوری که دچار تنهایی استراتژیک است دفاع در نقطه صفر مرزی برابر خواهد بود با شکست. به بیان دیگر، تنهایی استراتژیک تاریخی ایران پیامدی دیرپا برای سیاست منطقه‌ای و امنیت ملی ایران داشته‌است: دفاع از امنیت ملی و یکپارچگی سرزمینی ورای مرزهای خود. این امر ریشه در این به بیان دیگر، تنهایی استراتژیک تاریخی ایران نشان دهنده این امر است که شکست خردکننده و تحقیر ملی پیامد دفاع در نقطه صفر مرزی خواهد بود.

نفرین جغرافیایی ایران عدم امنیت تاریخی دیرینه‌ای را آفریده‌است. چنین عدم امنیتی در «ذهنیت محاصره شدگی» (sieged mentality) فرمانروایان ایران نیز پدیدار شده‌است. بسیاری از این فرمانروایان بر آن بوده‌اند که ایران مشکل امنیتی بس شدید و جادی دارد و از این رو، بر سیر و سوبه استراتژی‌ها و سیاست‌های کلان فرمانروایان ایرانی تاثیر گذاشته‌است. هم از این رو، توسعه را در «قوی شدن» می‌بینند، آن هم در حوزه نظامی و سیاسی. چنین ویژگی ژرف و ریشه داری نه تنها در حوزه سیاسی – نظامی، بل در حوزه‌های اقتصادی – توسعه‌ای و هنجاری – فرهنگی فرمانروایان ایرانی نیز مشهود بوده تا بدان جا که عدم امنیت تاریخی بخشی جدایی ناپذیر از فرهنگ ملی ایران بوده‌است. عدم اعتماد به بیگانگان و از سوی دیگر، تاکید بر توهم توطئه و دیدن دست بیگانه در همه امور خود برخاسته از چنین عدم امنیت تاریخی است. چنین دیدگاهی پیوند میان بیگانگان/ غیرایرانیان/غیرمؤمنان برونی و اپوزیسیون/روشنفکران/منافقین درونی را در فرهنگ و روانشناسی چیره سیاسی ایران برجسته و سپس «طبیعی» جلوه داده‌است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. بخش‌هایی از این نوشته برگرفته از کتاب نگارنده‌است:

Reisinezhad, Arash. The Shah of Iran, the Iraqi Kurds and the Lebanese Shia. Palgrave-MacMillan. June 2018
2. Mesbahi, Mohiaddin, Free and Confined: Iran and the International System. (Spring 2011). Iranian Review of Foreign Affairs, 5 (2): 934-.

۳. همان

برآمدن قاجار؛ روایتی متفاوت از یکپار چگی دیربای ایران‌زمین



ماهنامه فرهنگی وطن یولی
سال هشتم | شماره ۶۲ | ۸ صفحه

انتشارات نگارستان اندیشه کتاب «برآمدن قاجار؛ تاریخ ایران از پایان صفویه تاقتل آقامحمدخان قاجار» اثر غلامحسین زرگری‌نژاد را روانه بازار نشر کرد. «برآمدن قاجار؛ تاریخ ایران از پایان صفویه تا قتل آقامحمدخان قاجار» از مجموعه تاریخ ایران عصر قاجار است که آغاز آن به ظهور ایل قاجار در صحنه سیاست ایران در روزگار صفوی باز می‌گردد و روایت آن تا زمان قتل آقامحمدخان، بنیان‌گذار سلسله قاجار ادامه دارد.

کتاب پیش رو جلد نخست از مجموعه تاریخ ایران عصر قاجار است که آغاز آن به ظهور ایل قاجار در صحنه سیاست ایران در روزگار صفوی باز می‌گردد و روایت آن تا زمان قتل آقامحمدخان، بنیان‌گذار سلسله قاجار ادامه دارد؛ کسی که تجدید وحدت و یکپارچگی ایران امروز از پس آشوب‌ها و آشفتگی‌های عصر زندیه مدیون تلاش اوست. غلامحسین زرگری‌نژاد، استاد بازنشسته دانشگاه تهران، تلاش کرده روایتی متفاوت و بی‌طرف از رویدادها و بازیگران این دوره ارائه کند. شالوده کتاب بر این پرسش استوار است که انگیزه تلاش‌های آقامحمدخان غارت

غلامحسین زرگری‌نژاد در معرفی کتاب **برآمدن قاجار** بیان کرد؛

آقامحمدخان به ایران بزرگ می‌اندیشید

کتابم را به‌عنوان عذرخواهی از قاجار نوشتم



دوره قاجار متأثر از صفویه است



دکتر عطاءالله حسینی، پژوهشگر و استاد تاریخ دانشگاه شهید بهشتی گفت: نویسنده کتاب «برآمدن قاجار» از میرزان حوزه تاریخ به شمار می‌رود و بر منابع تسلط کامل دارد. او از منابع دشمن‌نویس بیشتر از منابعی که دوست می‌نویسد، استفاده می‌کند. صحت هر منبع را با منبع دیگر کنترل می‌کند. این به من این اطمینان را می‌دهد که او در جایگاه تحریف‌ننشسته است.

دکتر عطاءالله حسینی، پژوهشگر و استاد تاریخ دانشگاه شهید بهشتی در آیین معرفی کتاب «برآمدن قاجار؛ تاریخ ایران از پایان صفویه تا قتل آقامحمدخان قاجار» گفت: ایران از پایان صفویه تا آن زندگی می‌کنیم. ما همگی حاصل تاریخ هستیم. میراث‌دار چه بیماری‌ها و چه

بود یا حصول به یکپارچگی دیربای ایران زمین؟ او در پاسخ به این فرضیه، با اتکا به منابع متعدد، دغدغه اصلی خان قاجار را فرمانروایی بر ایران یکپارچه و تجدید وحدت ارضی کشور می‌داند. هرچند که کشته شدن آقامحمدخان به او فرصت نداد تا آمال خود را برای بازگرداندن ایران به مرزهای دیرین به‌خصوص در ماوراءالنهر و قفقاز و خلیج فارس عملی سازد. موفف با بهره گیری از منابع دست اول و رسمی به جا مانده از عصر افشاری، زندیه و قاجاریه، به تحلیل وقایع تاریخی، علل و پیامدهای آن در حیات اجتماعی و سیاسی ایران در سطح داخلی و همچنین روابط بین‌المللی و نقش سایر کشورها از جمله روسیه، انگلستان و عثمانی بر گسترش آشفتگی سیاسی در این سرزمین پیش از آقامحمدخان پرداخته است. از مهم‌ترین شاخصه‌های این اثر، مقایسه متون منابع دست اول و نقد عقلانی و استدلالی وقایعی است که به اشتباه مورد پذیرش عموم در حال حاضر قرار گرفته و منجر به درک نادرستی از عملکرد بنیان‌گذار قاجاریه گشته است.

است. آخر سر متوجه می‌شویم وزنه به سمت سیاسی و نظامی جنگ سالارانه را بیشتر می‌بینید. هفتاد یا هشتاد سال دوره فترت و حالت آرامی بود. نمی‌فهمیم صاحب چه ارزش‌هایی هستیم. در مدت هفتاد سال صد جنگ سالار به جان هم افتاده‌اند. امروز می‌فهمیم جنگ چه بلایی بر سر مردم می‌آورد. در این کتاب با دیدگاه‌های ناقدانه جاناتان‌های روبه‌رو هستیم که همه اینها را به چالش می‌کشد. هر چند گاهی قلم پرواز می‌کند و انگار نویسنده می‌خواهد زبان به ناسزا بگشاید. وظیفه مورخ تاریخ‌نویسی است و وظیفه او محاکمه کسی نیست. نویسنده گاهی به این چاله می‌افتد که امیدواریم در چاپ‌های بعدی این جملات تصحیح شود.

ظهور گفتمان یکپار چگی در ایران توسط آقامحمدخان



علیرضا ملاتی‌توانی، عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی گفت: گفتمانی که بی‌درنگ پس از گفتمان نادر ظهور می‌کند، از درون آن آقامحمدخان قاجاری بیرون می‌آید، اتحاد ایران و یکپارچگی آن است. یکپارچگی کشور جنگ‌زده و ویران شده طی ۱۰ سال کشاکش مستمر و همه قدرت‌های زورگو، چپاولگر و استعمارگر نوظهور که هر دو مترصد بلعیدن ایران هستند که در این فضا چنین گفتمانی خیلی اهمیت دارد.

علیرضا ملاتی‌توانی، عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی در رونمایی کتاب «درآمدن قاجار؛ تاریخ ایران از پایان صفویه تا قتل آقامحمدخان» گفت: یکی از ویژگی‌های کتاب لایه جامعه‌شناختی عمیق آن است؛ به عبارتی افزون بر تاریخ اندیشه، سیاست و اقتصاد و روابط بین‌الملل لایه‌های دیگری از تاریخ ایران را باز می‌کند که به نظرم نخستین بار است که دکتر غلامحسین زرگری‌نژاد آن را انجام داده و برای نخستین بار چنین بحث‌هایی را مطرح می‌کند. مولف در این اثر اصطلاحات و مفاهیمی را وضع می‌کند و می‌سازد که به کمک آن مجموعه‌ای از فروپاشی حکومت صفویان و اقتصاد و روابط بین‌الملل لایه‌های دیگری از تاریخ ایران را باز می‌کند که به نظرم نخستین بار است که دکتر غلامحسین زرگری‌نژاد آن را انجام داده و برای نخستین بار چنین بحث‌هایی را مطرح می‌کند. مولف در این اثر اصطلاحات و مفاهیمی را وضع می‌کند و می‌سازد که به کمک آن مجموعه‌ای از پیچیدگی‌های تاریخی ایران در آن زمان را توضیح می‌دهند.

او افزود: از جمله اصطلاحاتی چون ارتش گرسنگان، نیروهای سرگردان و آماده همکاری با گردنکشان استفاده کرده است که به نظرم این مفاهیمی که استفاده کرده و آنچه‌در معرفی و شناسایی آنها به کار برده است بخش‌های پیچیده و غیرقابل فهم این دوره را روشن می‌کند که چگونه در سال‌های پس از فروپاشی حکومت صفویان و آن نیروهای بازمانده به خدمت نادر درآمدند و بعد از نادر در خدمت کریم‌خان این نیروها در کشاکش‌های سیاسی و اجتماعی دوران ایفای نقش کردند و آماده خونریزی، درگیری و کنشگری ذیل قدرتمندان محلی بودند. طبیعتاً در این کشاکش‌ها بسیاری از سرمایه‌های اجتماعی، فکری و انسانی ایران از بین رفت. به گمانم این یکی از ویژگی‌های خوب این اثر ارزشمند است که ما را با بخشی از پیچیدگی‌های تاریخ ایران در آن فضا آشنا می‌کند.

علیرضا ملاتی‌توانی گفت: یکی دیگر از ویژگی‌های کتاب موضوعی است که امروز باب شده در تاریخ ایران، منازعات گفتمانی است، البته که مولف از این تعبیر استفاده نمی‌کند، اما به زیباترین شکل با عمیق‌ترین و دقیق‌ترین روایت‌ها بسیاری از منازعات گفتمانی فضای فکری و فرهنگی در آن زمان رایج بوده، توضیح می‌دهند؛ مانند منازع گفتمانی بین تشیع و تصوف، اخباری و اصولی وجود داشت اما دو گفتمان بسیار مهم وجود داشت که اتفاقاً محور اصلی این کتاب است. این دو موضوع تقریباً پشت هم روی می‌دهد و در تاریخ ایران ظهور می‌کنند و هر کدام در یک دوره هژمونیک (مسلط) می‌شوند؛ یکی از این گفتمان‌ها، گفتمان اتحاد اسلام است که از سوی نادرشاه مطرح می‌شود و همه متفکران و حلقه‌ای از اندیشمندانی که در کنار نادر بودند برای ایرانی که درگیر منازعات خوئین شیعه و سنی در دوره صفویه بود و نادر این

ادامه از همین صفحه

موضوع را دریافته بود برای کاهش این منازعات تلاش کرد برای اتحاد میان مسلمانان. این پروژه شکست می‌خورد و به نتیجه‌ای نمی‌رسد. این پژوهشگر تاریخ معاصر بیان کرد: گفتمان بعدی که بی‌درنگ پس از گفتمان نادر ظهور می‌کند، از درون آن آقامحمدخان قاجاری بیرون می‌آید، اتحاد ایران و یکپارچگی آن است. یکپارچگی کشور جنگ‌زده و ویران شده طی ۱۰ سال کشاکش مستمر و همه قدرت‌های زورگو، چپاولگر و استعمارگر نوظهور که هر دو مترصد بلعیدن ایران هستند که در این فضا چنین گفتمانی خیلی اهمیت دارد.

اطلاعات آماری ارائه شده درباره قاجاریه

کار ارزشمندی است



در ادامه این نشست **دکتر حسن شجاعی‌مهر، پژوهشگر و مصحح و مدرس تاریخ دانشگاه شهید بهشتی** گفت: کتاب «برآمدن قاجار» جلد نخست از یک پروژه بزرگ است. نویسنده این کتاب اهتمام بالایی دارد. این کار به جز از غلامحسین زرگری‌نژاد از کسی دیگر بر نمی‌آید. با این همه ارجاع و زیرنویس کار بزرگی انجام شده است. در کل کتاب در مورد قاجاریه خیلی کم است. ذهنیتی که در مورد این دوره داریم، منفی است. در بیشتر کتاب‌ها می‌خوانیم که آقامحمدخان قصی‌القلب بود یا فتعلی‌شاه همواره منفور است. بیشتر توجه به قسمت اوج قاجاریه یعنی دوره مشروطه است، البته دوره مشروطه افتخار ایران و منطقه است. ما در تاریخ جدید یا در علم جدید باید از این ذهنیت‌ها دور شویم. در این کتاب نویسنده از این ذهنیت‌ها دور شده و این کتاب را نوشته است. نه تنها در قاجاریه که در کل تاریخ چنین فضایی حاکم است. کراهت نسبت به معاویه به دلیل ارادت به امام حسین (ع) همیشه هست. در مورد مامون به دلیل ارادت به حضرت رضا (ع) نقش مامون را در گسترش اسلام در شرق ایران نادیده می‌گیریم. شجاعی مهر بیان کرد: با نوشتن کتاب «برآمدن قاجار» کار بزرگی انجام شده است. وقتی به منابع این کتاب نگاه می‌کنیم، به فضای ذهنی عمومی ما یک تکان حسایی داده می‌شود. کشتار در کرمان در زمان قاجار در این کتاب به صورت آماری نقد شده است. با ارجاع به منابع ثابت می‌کند که قتل عام تفلیس کاملاً دروغ بوده است. نویسنده کتاب «برآمدن قاجار» منابعی را که گرایش به زندیه و قاجاریه داشته، کنار هم چیده و ارزیابی کرده است. این اطلاعات آماری ارائه شده در مورد قاجاریه کار ارزشمندی است. منابع جدی و اصلی دیده شده است. سفرنامه‌های خارجی و منابع محلی مورد بررسی قرار گرفته است. در بخشی نیز منابع مورد نقد قرار گرفته است.

تصویر کج و تاریک از تاریخ قاجاری



داربوش رحمانیان، استاد تاریخ دانشگاه تهران در ادامه این رونمایی گفت: ما درباره قاجاریه خیلی سیاه قضاوت کردیم و شاید مولف کتاب با من هم عقیده نباشد که درباره فتعلی‌شاه هم به درستی قضاوت نکردیم و درباره قرارداد ترکمانچای و گلستان یکسویه قضاوت می‌کنیم و یادمان می‌رود در آن دوره حکومت قاجار قرار بود چه کند و در این دوره مفهوم تجزیه را درباره ایران به کار می‌بریم و یادمان می‌رود وقتی از می‌گوییم در دوره قاجار افغانستان از ایران جدا شد! اساساً افغانستانی به معنای کلی کلمه نیست و مساله فقط هرات و پیرامون آن است که جدا می‌شود. باز هم یادمان می‌رود این منطقه در دوره صفویه از دست ایران خارج شد و اصلاً از اینجا شورش می‌شود و حکومت صفویه می‌افتد. همچنین قفقاز و ماوراءالنهر درست است که در دوره قاجار جدایی آنها از ایران قطعی می‌شود اما دهه‌ها سال بود که سیطره ایران در آنجا از دست رفته است. ایران در این مناطق از دوره صفویه دیگر نمی‌تواند اعمال قدرت کند و در همین دوره این مناطق محل چالش جدی میان ایران، قدرت‌های همسایه به ویژه عثمانی و بعد روسیه است.

عضو هئیت علمی گروه تاریخ دانشگاه تهران اظهار کرد: ما همه این مسائل را یادمان می‌رود و همه گناه از دست رفتن این مناطق، ضعف و زوال ایران را به نام قاجاریه می‌نویسیم و این عین بی‌انصافی است و بخش مهمی از گرفتاری‌هایی که ما در دوره قاجاریه داریم ریشه و پیشینه درازی داشتند و نکته خیلی پراهمیت درباره تاریخ‌نویسی ما و گرفتاری‌هایی که دارد، ریشه در یک نگاه تکراری و غیرعمیق دارد؛ علیرغم کتاب‌ها و مقالات زیادی که بزرگان ما درباره آن نوشتند از جمله فریدون آدمیت، هما ناطق، محمود محمود، علی‌اکبر بینا، علی‌اصغر شمیم، منصوره اتحادیه و خیلی از محققان، مولفان و تاریخ‌نگاران دیگر، مساله مهم این است که تاریخ قاجاریه بخش مهمی از آن باید بر اساس منابع دست اول و اسناد و مدارک نویافته بر پایه روش‌ها و نظریه‌های مفهومی جدید روایت شود. ما در این زمینه از کارهایی که استادان پیشین انجام دادند، متأسفانه در بسیاری از مواقع چشم بسته تقلید کردند و هنوز این تقلید ادامه دارد. متأسفانه برخی از تالیفات درباره تاریخ قاجاریه یک تصویر کج، تاریک و نامتسفانه ارائه می‌دهد که متأسفانه بسیاری از خوانندگان این تصویر را در ذهنشان قرار می‌دهند و تا آخر عمر آن را حمل می‌کنند. در کتاب «برآمدن قاجار؛ تاریخ ایران از پایان صفویه تا قتل آقامحمدخان قاجار» احاطه به منابع دستی اول این دوره اگر نگوییم بی‌نظیر است اما کم‌نظیر هست. من در زمانه خودمان محققى را نمی‌شناسم که چنین اشراف و احاطه‌ای به منابع تاریخ قاجاریه داشته باشد جز این اثر که به طور کامل نمایانگر احاطه اشرافی است آثار دیگر مولف که سال‌ها قبل منتشر کرده بود از جمله کتاب چهار جلدی «سیاست‌نامه‌های قاجاری» که نگارستان اندیشه درآورد که دو جلد قبل آن سال‌ها پیش از سوی موسسه توسعه داش منتشر شد و «سایل مشروطیت» که هر دو کتاب مقدمه‌های مفصلی و غنی به قلم غلامحسین زرگری‌نژاد در خود دارد بر ارزش آنها افزوده است و مقدمه کتاب امروز هستند.



خانوادگی، کد ملی، میزان تحصیلات و آدرس محل زندگی، شماره تماس) به نشانی پست الکترونیکی setad.nezami@gmail.com ارسال نمایند. مهلت ارسال آثار به دبیرخانه جشنواره، تا اول اسفندماه ۱۴۰۲ است. به همه پذیرفته‌شدگان نیز گواهی شرکت اعطا می‌شود. علاقه‌مندان می‌توانند برای کسب اطلاعات بیشتر به دبیرخانه جشنواره واقع در تهران، خیابان ولی‌عصر (عج)، پل امیر بهادر، خیابان سرلشکر علی‌اکبر بشیری، شماره ۷۱، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی مراجعه نموده یا با شماره تلفن ۵۵۳۹۴۸۵۰ تماس حاصل نمایند.

موسیقایی، درست‌خوانی و فهم صحیح متون ادبی اهداف اصلی این رویداد هستند

بنابر اعلام دبیرخانه جشنواره، سن شرکت‌کنندگان در پویش حداکثر ۳۰ سال است و هر شرکت‌کننده می‌تواند، در یکی از آثار پنج گنج شرکت کند. آثار می‌بایست به‌صورت فایل صوتی با فرمت mp3 و حداکثر ۱۰ دقیقه باشد. فن بیان؛ درست‌خوانی و رعایت سکوت، فهم صحیح اشعار و رعایت لحن با مضمون شعر از ضوابط این جشنواره است. علاقه‌مندان باید اثر خود به همراه درج کامل اطلاعات فردی (نام و نام

ستاد ملی برگزاری سومین دوره بزرگداشت حکیم نظامی، اولین جشنواره موسیقی جوان نظامی‌خوانی را به دو صورت «خوانش» و «منظومه‌خوانی موسیقایی» برگزار می‌کند.

ستاد ملی برگزاری سومین دوره بزرگداشت حکیم نظامی، اولین جشنواره موسیقی جوان نظامی‌خوانی را به دو صورت «خوانش» و «منظومه‌خوانی موسیقایی» برگزار می‌کند. حفظ ارزش گنجینه گران‌بهای ادبی شاعر پارسی قرن ششم هجری، ایجاد علاقه، ترغیب و آشنایی اقشار جامعه خصوصاً جوانان با آثار برجسته حکیم نظامی و بهره‌مندی و حظ ادبی با تکیه بر سنت‌های



ماهنامه فرهنگی وطن یولی
سال هشتم | شماره ۶۲ | صفحه ۸

ادبیات
literature

دکتر علیرضا قیامتی پس از سفر به قونیه و مزار مولانا

ترکیه به دنبال فارسی‌زدایی از مولوی است

ترکی بود و ما هیچ نشانی از موسیقی و سخنرانی به زبان فارسی ندیدیم. البته برنامه‌های فارسی‌زبانان در سالن‌های جنبی برگزار می‌شد که بسیار باشکوه و پرمخاطب بود.

■ **نقش ایرانیان حاضر در این مراسم تا چه اندازه محسوس بود؟**

به‌جرات می‌توان گفت اجرای ۸۰ درصد برنامه‌های اصلی این مراسم را ایرانیان داخل و خارج از کشور بر عهده داشتند و نقطه کانونی این شور و حال در اطراف میدان آرامگاه مولوی بود. بعد از ایرانیان حاضر در این مراسم، حاضران از کشورهای ترکیه، لیتوانی، آذربایجان و فرانسه نقش پررنگی داشتند. البته فارغ از کشورها و مرزبندی‌ها، باشکوه‌ترین حضور همان حضور عموم مردم از همه کشورها بود. رنگ باختن مرزبندی‌های جغرافیایی و زبانی در قالب حلقه‌های سماع به‌صورت خودجوش در اطراف آرامگاه و دو خانقاه نزدیک آرامگاه (متعلق به خاندان مولانا) ازجمله شورانگیزترین این برنامه‌ها بود. هنرمندان و دیگر بازدیدکنندگان زیر پرچم مولانا که همان عشق‌ورزی است در کنار یکدیگر به اجرای برنامه می‌پرداختند. امسال علاقه‌مندانی از آمریکا، آفریقا، مراکش، تونس، کره، ژاپن، چین و کشورهای فارسی‌زبان دورهم جمع شده بودند و این شاعر پارسی گوی نقطه اتصال دل‌هایی شده بود که در جست‌وجوی عشق، انسانیت و عرفان‌اند.

■ **طبق شنیده‌های ما، امسال مسئولان ترکیه برخی تابلوها را که روی آن اشعار مولانا به زبان فارسی نوشته شده بود از اطراف آرامگاه این شاعر پارسی گوی جمع‌آوری کرده بودند. آیا این موضوع واقعیت دارد؟** بله متأسفانه. مردم ترکیه بسیار ایران‌دوست و فارسی دوست هستند، اما وقتی کار به سیاست‌های اجرایی مسئولان ترکیه می‌رسد، شاهد این

چند روز پیش خبردار شدیم چند تابلو از تابلوهای اطراف مزار مولانا جلال‌الدین بلخی از این محل برچیده شده است. علاوه بر این، طبق شنیده‌ها ترکیه اقداماتی را در مسیر کم‌رنگ کردن این نکته که مولانا فارسی‌زبان بوده در دستور کار قرار داده است که از آن جمله می‌توان به انتشار مثنوی به زبان‌های ترکی و انگلیسی و فرستادن آن برای سران کشورهای جهان اشاره کرد. مسئله قابل‌تأمل درباره کتاب‌های مذکور این است که در آن‌ها هیچ اشاره‌ای به ابیات فارسی نشده است.

دکتر علیرضا قیامتی، استاد زبان و ادب فارسی که به‌تازگی از سفر «قونیه» بازگشته است در گفت‌وگویی از دور جدید تلاش‌های ترکیه برای مصادره «مولوی» و به حاشیه راندن فارسی سرایی این شاعر پر آوازه می‌گوید. به گفته قیامتی، تابلوهای منقش به اشعار مولانا که به زبان فارسی است، از اطراف آرامگاه او جمع شده است

برای آگاهی از صحت این موضوعات، با دکتر علیرضا قیامتی، استاد زبان و ادبیات فارسی که کمتر از یک ماه پیش برای حضور در مراسم عرس مولانا به قونیه دعوت شده بود، گفت‌وگو کرده‌ایم.

■ **مختصری درباره مراسم عرس مولانا و حضور فارسی‌زبانان در این مراسم توضیح دهید.**

هر سال مراسم ویژه‌ای به مدت ۵ روز به مناسبت عرس (درگذشت) مولانا در روزهای پایانی آذر در قونیه برگزار می‌شود. به همین مناسبت بنده و تعدادی از پژوهشگران زبان و ادبیات فارسی از سوی «کانون فرهنگ مولانا» و «دانشگاه سلجوقی» به این مراسم دعوت شدیم، اما متأسفانه مهم‌ترین مراسم این نشست رنگ‌بویی دولتی به خود گرفته بود. چهره‌های مسئول ترکیه در این برنامه حضور داشتند و همه این سخنرانی‌ها به زبان



موافقت کرده بودند و قرار بر این شد که مقر این اتحادیه در تهران شروع به فعالیت کند، اما هیچ‌گاه این طرح عملی نشد.

■ **با توجه به مواردی که گفتید، خطر کم‌رنگ شدن زبان فارسی را در ایران فرهنگی بزرگ تا چه حد جدی‌تر از گذشته ارزیابی می‌کنید؟** این ساده‌انگاری است که ما فکر کنیم زبان فارسی به این راحتی‌ها از بین نمی‌رود. اگر به گذشته برگردیم می‌بینیم حدود صد سال پیش، انگلستان زبان فارسی را در هندوستان به‌کلی قلع‌و‌قمع کرد، به‌طوری‌که امروز کار به‌جایی رسیده که کمتر از یک درصد هندوستانی‌ها به زبان فارسی آشنا هستند. از طرفی در سمرقند و بخارا نیز زبان فارسی روزه‌روز در حال کم‌رنگ‌تر شدن است، امروز در تاشکند نیز زبان فارسی (که حدود نیم‌قرن پیش به‌عنوان زبان دوم مردمش بود) تقریباً فراموش شده و دولت ازبکستان تلاش‌های زیادی برای فارسی‌زدایی در دستور کار قرار داده است. ماجرای فارسی ستیزی طالبان هم که بر هیچ‌کس پوشیده نیست. این‌ها همه زنگ خطرهایی برای زبان فارسی است.



تبار، دین و زندگانی رهبر خرم‌دینان و ادعاهای ناصواب

بابک خرم‌دین وپان ترکیسم



گونتای گُنج آلپ نویسنده پانتر کیست باکویی:

تُرکان اصلی ترین دلیل شکست بابک بودند

اشغال ممالک دیگر سرگرم بودند.

آیا بابک قهرمان خلق آذربایجان است؟

مفهوم خلق آذربایجان، یک مفهوم مجرد است. [فقط] در دوران فعلی ما است که اکثریت قومی در آذربایجان از ترکها تشکیل شده است. اگر این موضوع را در نظر بگیریم و به گذشته بر گردیم بابک خرم‌دین ترک نبود. هر چند به تاریخ سرزمینی آذربایجان ارتباط دارد اما به هویت و تبار ترکی ارتباطی ندارد.

اصولا ترکان در زمان بابک در آذربایجان حضور نداشتند. با شکست بابک بود که ترکها وارد آذربایجان شدند.

کسانی که بابک را شکست دادند ترکان مزدوری بودند از آسیای مرکزی [توسط خلیفه] به خدمت گرفته شده بودند. آنها پس از شکست نهضت بابک به کشتار و قتل عام اهالی بومی آذربایجان پرداختند زیرا قوانین جنگ در آن دوره چنین اقتضاء می کرد. این ترکان بعدها دهها زن و دختر بومی را مورد تعرض قرار دادند. یعنی فرزندان [حرامزاده ای] که پس از مغلوبیت بابک، متولد شدند از پدر ترک و از مادر بومی [آذربایجانی] بودند. این نخستین موج اتراک بود که وارد آذربایجان شد. موج دوم در دوره سلجوقی بود که موجودیت ترکان را تقویت کرد. در آن دوره اقوامی مانند تات،تالش، گیلک و کرد صاحبان اصلی منطقه آذربایجان] بودند. حتی نخستین حکومت ترکی که در آذربایجان تاسیس شد یعنی دولت ساجی ها (۱) پس از شکست بابک

ظاهر شدند و متعلق به اشروسنه [زادگاه افشین] بودند.

افشین که بود؟

افشین از ترکان اشروسنه بود(۲). افشین صفتی بود که به شاهزاده های آن دوره در اشروسنه داده می شد. فرماندهان ترکی که با بابک جنگ کردند نیز زیاد بود. بغای بزرگ، اشناس و... همه ترک بودند. بسیاری از این ها باز نگشتند و در آذربایجان ماندگار شدند (۳).

در دوران هارون الرشید جنگجویان مزدور از ترکستان به عراق کنونی گسیل می شدند و خلیفه برای همین منظور سامرا را ساخت. (۴) در دوران مامون و معتصم این سیل افزایش پیدا کردند و خلفای با زنان ترک ازدواج کردند.

هدف بابک چه بود:

پس از شکست امویان باورهای پنهان امکان مجال و حضور بیشتری پیدا کردند. با استفاده از این خلاء برخی عقاید بر مبنای باورهای دوره ساسانی ظهور پیدا کرد. می دانید که منطقه به مدت ۴۵۰ سال زیر اداره ساسانی ها بود. حافظه تاریخی ۴۵۰ سال در ۱۰ سال حتی ۱۰۰-۲۰۰ سال زوده نمی شود.

نژادپرستی اموی اذهان مردم را نسبت اسلام مشوش کرده بود. از این رو بود که قیام های متعددی بر پا شد. در آذربایجان از سوی مهرداد و بابک، در مازندران توسط مازیار و غیره.

گروهی ناآگاه در پی جعل هویت ترکی برای بابک خرم‌دین، یکی از شخصیت‌های تاریخی ایران هستند از جمله جعل‌های صورت گرفته درباره بابک مطرح کردن تیرماه به عنوان زادروز اوست تا در فصل مناسب قلعه بابک با سواستفاده از اجتماع علاقمندان به طبیعت‌گردی برای ادعاهای قوم‌گرایانه خود دستاویزی بسازند در حالی که هیچ اطلاع تاریخی دقیق و درستی از تولد و خانواده و حتی سن و سال او در دست نیست و تنها تاریخی که مشخص است تاریخ اسارت و به دار کشیدن بابک خرم‌دین است که در دی ماه بوده است.

از آن جا که هیچ سندی از زبان ترکی بر سنگ، چرم، پوست، کاغذ، و گل حتا پیش از دوران ایلخانیان از آذربایجان وجود ندارد، تجزیه طلبان بیگانه‌پرست چاره‌ای جز روی آوردن به ادعاهای پریشان و بی‌خردانه برای پنهان و پوشیده ساختن تهی دستی و فقر هویتی خود ندارند، که یکی از نمونه‌های آن، ترک خواندن بابک خرم‌دین است.

تبار/نژاد بابک:

در این باره، به ذکر دو سند پسنده می‌کنیم. سند نخست از آن ابن حزم، مورخ عرب‌تبار است که در الفصل فی الملل والأهواء والنحل در صفحه ۱۹۹ می‌نویسد: «أن الفرس كانوا من سعة الملك وعلو البدن علی جميع الأمم وجلالة الخطير فی أنفسهم حتی أنهم كانوا یسمون أنفسهم الأحرار والأبناء وکانوا یعدون سائر الناس عبیدا لهم فلما امتحنوا بزوال الدولة عنهم علی یدی العرب وکانت العرب أقل الأمم عند الفرس خطرا تعاطفهم الأمر وتضاعفت لدیهم المصیبة وراموا اکید الإسلام بالمحاربة فی أوقات شتی ففی کل ذلک یظهر الله سبحانه وتعالی الحق وکان من قائمتهم سنبادة واستاسیس والمقنع وبابک وغيرهم»

برگردان به پارسی: «پارسیان از نظر وسعت و ممالک و فزونی نیرو بر همه‌ی ملتها برتری داشتند، و خود را برترین ذات بشری می دانستند و خود را ازادگان نام نهاده و اقوام دیگر را بندگان می‌شمردند. چون دولتشان بر افتاد و عرب که نزد آنها دون‌پایه‌ترین قوم جهان بود بر آنها مستولی گردید این امر بر آنها گران آمد و خود به مصیبت تحمل نشدنی روبرو یافتند، و بر آن شدند که با راه‌های مختلف به جنگ اسلام برخیزند. ولی هربار خدایتعالی حق را نصرت داد. از جمله رهبران آنان (=ایرانیان) سنباده، مقنع، استادسیس، بابک و دیگران بودند.»

در دومین سند نیز بابک خرم‌دین به صراحت پارسی خوانده شده است. سعید نفیسی در صفحه ۱۱۶ اثرش درباره بابک خرم‌دین می‌نویسد: «سرزمینی که بابک خرم دین در آن سال‌ها فرمانروایی داشته از سوی مغرب همسایه ی ارمنستان بوده و بابک در ارمنستان نیز تاخت و تازهایی کرده است به همین جهت با شاهان ارمنستان رابطه داشته و تارخ نویسان ارمنی آگاهی‌های چندی درباره وی داده اند. از آن جمله یکی از کشیشان واردایت واردان یا وارنان که در ۱۲۷۱ میلادی و ۶۷۰ قمری در گذشته در کتابی که بنام«تاریخ عموم»وشته و از مآخذ پیش از خود بهره مند شده است، مطالبی درباره او دارد. ارمنیان نام بابک را گاهی«باب» گاهی«بابن»و گاهی«بابک»ضبط کرده اند. وارنان در حوادث سال ۸۲۶ میلادی و ۲۱۱ قمری می نویسد:«درین روزها مردی از نژاد ایرانی به نام باب که از بغات (بغداد) بیرون آمده بود بسیاری از نژاد اسماعیل (ارمنیان در آن زمان به تازیان اسماعیلی و از اسماعیلی‌نژاد می گفتند) را به شمشیر از میان برد و بسیاری از ایشان را برده کرد و خود را جاودان می دانست. در جنگی که

با اسماعیلیان کرد به یکبار سی هزار تن را نابود کرد. تاگفارخونی آمد و خرد و بزرگ را با شمشیر از میان برد. مأمون هفت سال در سرزمین یونانیان (خاک روم) بود و دژ ناگرفتنی لولوا را گرفت و به بین النهرین بازگشت ...» در این قطعه به صراحت به تبار ایرانی بابک خرم‌دین اشاره شده است. شایسته است که گفتار این منبع را بیشتر شکافیم. این منبع در سال ۱۹۱۹ میلادی به فرانسوی نیز برگردانده شده است و استاد نفیسی بخشهایی از آن را به فارسی از فرانسه ترجمه کرده است. مشخصات اصل فرانسوی این منبع چنین است:

La domination arabe en Arménie, extrait de l’ histoire universelle de Vardan, traduit de l’arménien et annoté , J. Muyldermans, Louvain et Paris, ۱۹۲۷.

در کتاب یاد شده، قطعه‌ی ارمنی مذکور چنین ترجمه شده است (ص ۱۱۹):

En ces jours-lá, un homme de la race» PERSE, nomm é Bab, sortant de Baltat, faire passer par le fil de l’épée beaucoup «.de la race d’Ismayël tandis qu’il

در زبان ارمنی، پارسی را از دیرباز همانند امروز «پارسیک» می‌گویند که در ترجمه فرانسوی منبع نام‌برده نیز به PERSE ترجمه شده است، و در فارسی، استاد نفیسی همان ایرانی را گزینش کرده است.

گزارش این منبع هم‌زمان ارمنی، سندی صریح و آشکار مبنی بر پارسیک (در ارمنی یعنی پارسی که تلفظ پهلوی واژه پارسی است) تبار بودن بابک خرم‌دین است.

بیگانه‌پرستان در برابر این دو سند صریح چیزی برای گفتن ندارند و حتا کوچک‌ترین مدرکی نیز در دست ندارند که نشان دهد زبان آذربایجان در زمان بابک یا پس از زمان وی ترکی بوده است. حتا تا ۸۰۰ سال پیش نیز نمونه و اثری از این زبان در آذربایجان وجود نداشته است.

اما جالب است بدانید که دشمنان بابک غالباً مزدوران ترک خلیفه بودند: اشناس، ایتاخ، بوغا و... خود خلیفه معتصم هم مادرش ترک بود. البته افشین، سرداری که بابک را دستگیر نمود، از آسیای میانه بود و تبار وی یا سغدی بوده است یا غیر ایرانی. در این راستا بیشتر پژوهش نیاز است ولی زادبوم وی، اسروشنه، نیز در آن دوران، سده سوم ق، هنوز ترک‌زده نشده بود تا فرمان‌دار آن منطقه نیز بخواد ترک باشد.

به هر رو، می‌بینید که جهالت و نادانی بیگانه‌پرستان تا به کجا رسیده است که با وجود چنین اسناد صریحی که بابک را ایرانی/پارسی خوانده‌اند، اینان گمان می‌کنند بابک ترک بوده و برای چیره ساختن زبان ترکی می‌جنگیده است! در حالی که دشمنان بابک مزدوران ترک بودند. کهن‌ترین آثار ترکی نیز متعلق به مغولستان و سپس به زبان ایغوری مانوی هستند. آشکار است که هیچ شباهتی میان این ترک‌های اصیل و هم‌میهنان ترک‌زبان ولی ایرانی‌تبار آذری وجود ندارد.

نام‌های جغرافیایی زمان بابک:

ابن خردادبه در کتاب المسالك و الممالك مسافت آبادی ها را از اردبیل تا شهر بذ (جایگاه بابک) چنین معلوم کرده است: از اردبیل تا خش (به ضم خا و سکون شین) هشت فرسنگ و از آن جا تا برزند شش فرسنگ (پس از اردبیل تا برزند چهارده فرسنگ راه بود)، برزند ویران بود و افشین آن را آباد کرد، از برزند تا سادراسپ که نخستین خندق افشین آن جا بود دو فرسنگ (پس از اردبیل تا سادراسپ شانزده

زمینه تهیه شده است بار سیاسی و افسانه ای دارند. از آن جمله رمان بابک خرم‌دین نوشته جلال برگشاد که در ایران به چاپ سی ام رسیده است یا فیلم بابک که فیلمنامه آن توسط انور محمدخانی نوشته شده است. اینها فاقد بار علمی هستند و افسانه اند.

نام بابک:

ریشه نام بابک فارسی است. فرهنگ دهخدا معنی بابک را [”موزش دهنده کودک“ دانسته است. بابک نام شاهان ساسانی هم بود. اردشیر بابکان نخستین پادشاه ساسانی به این نام بود. در شاهنامه فردوسی هم به این نام برخورد می کنیم. بابک هیچ ارتباطی با زبان ترکی ندارد.(۸)

فاضل مصطفی می گوید : اطلاق نام آذربایجان به شمال رود ارس درست نبود، نظر شما چیست؟

به نظرم این اظهار نظر درست است. نام گذاری آذربایجان برای شمال رود ارس سیاست عثمانی ها بود. در جنگ جهانی اول عثمانی ها می خواستند بین آناتولی و ترکستان (در شرق آسیا) یک دولت ترکی با مرکزیت تبریز ایجاد کنند که در برگیرنده شمال و جنوب ارس باشد. وقتی نوری پاشا وارد باکو شد، خلیل پاشا و احسان پاشا هم‌زمان وارد تبریز شدند [اشغال کردند]. برای همین منظور در قفقاز چند شخصیت ملی وجود داشت ، اما



فرسنگ بوده)، از آنجا تا زهرکش که خندق دوم افشین بود دو فرسنگ (پس از اردبیل هیجده فرسنگ فاصله داشته است)، از آن جا تا دوال رود که خندق سوم افشین بود دو فرسنگ (پس از اردبیل تا دوال رود بیست فرسنگ بوده است) و از آنجا تا شهر بَذ شهر بابک یک فرسنگ. از این قرار از اردبیل تا بَذ، شهری که بابک در آن می‌نشسته، بیست و یک فرهنگ راه بود. (سعید نفیسی، بابک دلاور آذربایجان، صص ۲۳–۳۲)

همه‌ی این نامهای جغرافیایی یاد شده در این شرح، پارسی هستند: اردبیل، سادراسپ، دوال‌رود، بَذ، برزند، خش و…

این‌خردادبه، جغرافی‌نگار سده‌ی سوم هجری، شهرهای آذربایجان را چنین برمی‌شمارد: «مرافه، میناج، اردبیل، ورتان، سیسر، برزه، سابرخاست، تبریز، مرنذ، خوی، کولسره، موقان، برزند، جنزه، شهر پرویز، جابران، ارومیه، سلماس، شیر، باجروان» (المسالک و الممالک، صص ۱۲۰–۱۱۹؛ همچنین: ابن‌فقیه، مختصر البلدان، ص ۱۲۸؛ ابن‌حوقل، صورة‌الارض، صص ۱۰۰–۸۱)

که باز بیشینه آن‌ها ایرانی و برخی نیز آسوری و ارمنی هستند. بابک هم در شهری به نام بلال‌یاد به دنیا آمده است که باز هم یک نام پارسی است. نام پدر بابک را مرداس (یک نام شاهنامه‌ای) ذکر کرده اند و نام مادرش را ماهرِو. نام استاد بابک هم جویدان پور شهرک است. می‌بینید که هیچ کدام از این نام‌ها ترکی نیستند. بدیهی است اگر در آن دوران آذربایجان سرزمینی ترک‌نشین بود و مردمانی ترک‌زبان داشت، نام‌های جغرافیایی آن و نام مردمان آن، مانند ترکمنستان، باید تماما ترکی می‌شد، که می‌بینیم چنین نیست، و این خود نکته‌ی ظریف دیگری است که ایرانی بودن زبان و تبار مردم آذربایجان و از جمله بابک خرم‌دین را اثبات و آشکار می‌کند.

فراگیر بودن و پراکندگی قیام خرم‌دینان و دین خرم‌دینان و دشمنان ترک بابک:

مؤلف مجمل فصیحی آغاز بیرون آمدن خرم‌دینان را در سال ۱۶۲ می‌نویسد و می‌گوید: «ابتدای خروج خرم‌دینان در اصفهان و باطنیان با ایشان یکی شدند و از این تاریخ تا سنه ثلثمائة (۳۰۰) بسیار مردم به قتل آوردند» کار خرم دینان چنان بالا می گیرد که نظام الملک در کتاب سیاست نامه می نویسد: «چون سال دویست و هژده اندر آمد، دیگر باره خرم دینان اصفهان و پارس و آذربایگان و جمله کوهستان، خروج کردند…». ابن اثیر هم در تایید گزارش نظام المک در کتاب اللباب فی تهذیب الانساب می نویسد: (ترجمه از عربی) «در ۲۱۸ بسیاری از مردم جبال و همدان و اصفهان و ماسبدان (لرستان) و جز آن، دین خرمی را پذیرفتند و گرد آمدند. و در همدان لشکرگاه ساختند». بنابراین قیام بابک محدود به آذربایجان نبوده است.

ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان می گوید: «مازیار بابک مزدکی و دیگر دمیان مجوس را عمل‌ها داد و حکم بر مسلمانان، تا مسجدها خراب می کردند و آثار اسلام را محو می فرمودند»

سپس ابن اسفندیار در جای دیگر می گوید: «من (مازیار) و افشین خیدر بن کاوس و بابک هر سه از دیر باز عهد و بیعت کرده ایم و قرار داده بر آن که دولت از عرب بازستانیم و ملک و جهانداری با خاندان کسرویان نقل کنیم» (نفیسی، ص ۵۷). برخی می‌خواهند با استناد به نظام المک بابک خرم‌دین را مسلمان اسماعیلی معرفی کنند ولی کارشان باطل است زیرا نه تنها بیشینه‌ی مطلق اسناد را نادیده گرفته‌اند، بلکه نظام الملک خود می‌گوید: «از این جا پیداست که اصل مذهب مزدک و خرم‌دینی و باطنیان همه یک است و پیوسته آن خواهند تا اسلام را چون برگیرند» و به صراحت میان «خرم‌دینان» و «باطنیان» تفاوت قائل است و تنها چون هر دو بر دولت عباسیان می‌شوریدند آنان را متحد دانسته‌اند.

ابوالفرج بن الجوزی در کتاب «تقد العلم و العلما اوتیلیس ابلیس» می گوید: «خرمیان و خرم کلمه بیگانه است (یعنی پارسی است) درباره چیزی گوارا و پسندیده که آدمی بدان می‌گراید و مقصود ازین نام چیره شدن آدمی برهمه‌ی لذتها.. و این نام لقبی برای مزدکیان بود و ایشان اهل اباحت از مجوس بودند». ابن حزم می گوید: «والخرمیه أصحاب بابک وهم فرقة من فرق المزدقیه» (= خرمیان یاران بابک‌اند و آن فرقه‌ای از فرقه‌های مزدکیه است).

و در روضۃ الصفا آمده است: «آیین او (= بابک) را خرم دینی است (بلخی) ، محمد بن خاوند شاه ؛ روضه الصفا ؛ تهذیب و تلخیص غیاس زریاب ؛ تهران : امیر کبیر ، چاپ دوم ، جلد اول ، ۱۳۷۵ ، ص۴۶۳ و رضایی ، عبدالعظیم ؛ تاریخ



ده هزارساله ایران ، تهران : اقبال ، چاپ دوازدهم ، جلد دوم ، ۱۳۷۹ ، ص ۲۳۵) هرچند که از جزئیات معتقدات‌اش آگاهی دقیقی در دست نیست، ولی آن چه مسلم است این است که خرم دینان افکار مزدکی در سر داشتند و به پاکیزگی بسیار مقید بودند و با مردمان به نیکی و نرمی رفتار می داشتند (عبدالحسین زرین کوب: تاریخ ایران بعد از اسلام، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۹، ص ۴۵۹)؛ و به هرحال قیام بابک (سرخ جامگان) بر ضد ظلم و جور اعراب و غلامان ترک نژادشان که با رفتارهای ناپهتجار خود مردم را به ستوه آورده بودند در سال ۲۰۱ هجری آغاز گردید و بیش از بیست سال به طول انجامید. ترکانی که کودکان را می‌ربودند و وبه اصرار و التماس پدران و مادران توجهی نمی کردند (حسینعلی ممتحن: نهضت ششوییه، انتشارات باورداران، ۱۳۶۸، ص ۳۰۰)، و به روز روشن ، زنان را به عنف به محله های بدنام می کشیدند (همان، ص ۳۰۰) دشمنان ترک بابک: معتمد (دارای مادری ترک) و سرداران ترک معتمد: ایتاخ، بوغا، شناس. گروهی بابک خرم‌دین و افشین را هم‌پیمان دانسته و گروهی آن دو را از روز نخست دشمن دانسته‌اند. افشین از آسیای میانه بوده است و تبارش ایرانیِ سغدی.

زبان آذربایجان

در زمان بابک زبان آذربایجان «فهلوی آذری» بوده است یعنی گویشی بازمانده از زبان پهلوی ساسانی که در آذربایجان بدان سخن گفته می‌شده است. این گویش را در متون مختلف، «پارسی» (چون زبان پهلوی را پارسیک می‌خواندند و دانشمندان هم امروز آن را پارسی میانه دانند)، «آذری»، «فهلوی/پهلوی» و «رازی» (یعنی منسوب به ری، که این اطلاق پیوستگی گویش‌های منطقه‌ی فله را با هم نشان می‌دهد) خوانده‌اند.

ابن ندیم در الفهرست می‌نویسد: «فأما الفهلویة فمنسوب إلى فلهه اسم يقع علی خمسة بلدان وهي أصفهان والری وهمدان وماه نهلوند وأذربيجان وأما الدرية فلفة مدن المدائن وبها كان يتكلم من بباب الملك وهي منسوبة إلى حاضرة الباب والغالب عليها من لغة أهل خراسان والمشرق و اللغة أهل بلخ وأما الفارسية فتكلم بها الموابدة والعلماء وأشباههم وهي لغة أهل فارس وأما الخوزية فيها كان يتكلم الملوك والأشراف فی الخلوة ومواضع اللعب واللذة ومع الحاشية وأما السريانية فكان يتكلم بها أهل السواد والمکاتبة فی نوع من اللغة بالسريانی فارسی»

برگردان به فارسی: اما فهلوی منسوب است به فلهه که نام نهاده شده است بر پنج شهر: اصفهان و ری و همدان و ماه نهلوند و آذربایجان. و دری لغت شهرهای مداین است و درباریان پادشه بدان زبان سخن می‌گفتند و منسوب است به مردم دربار و لغت اهل خراسان و مشرق و لغت مردم بلخ بر آن زبان غالب است. اما فارسی کلامی است که موبدان و علما و مانند ایشان بدان سخن گویند و آن زبان مردم اهل فارس باشد. اما خوزی زبانی است که ملوک و اشراف در خلوت و مواضع لعب و لذت با ندیمان و حاشیت خود گفت‌وگو کنند. اما سریان آن است که مردم سواد بدان سخن رانند.

مسعودی در التنبيه و الاشراف می‌نویسد: «فالفرس أمةُ حد بلادها الجبال من الماهات وغيرها وأذربيجان إلى ما يلي بلاد أرمينية وأران والبيلقان إلى درند وهو الباب والأبواب والری وطبرستن والمسقط والشابران وجرجان وابرشهر،وهی نيسابور، وهراة ومرو وغير ذلك من بلاد خراسان وسجستان وکرمان وفارس والأهواز، وما اتصل بذلك من أرض الأعاجم فی هذا الوقت وكل هذه البلاد كانت مملكة واحدة وكلها ملک واحد ولسانها واحد، إلا أنهم كانوا يتباينون فی شيء يسير من اللغات وذلك أن اللغة إنما تكون واحدة بأن تكون حروفها التي تكتب واحدة وتآليف حروفها تأليف واحد، وإن اختلفت بعد ذلك فی سائر الأشياء الأخر كالفهلوية والدرية والأذرية وغيرها من لغات الفرس.

برگردان به فارسی: «پارسیان قومی بودند که قلم‌روشان دیار جبال بود؛ از ماهات و غیره و آذربایجان تا مجاور ارمینیه و اران و بیلقان تا دربند که باب و ابواب است و ری و طبرستان و مسقط و شابران و گرگان و البرشهر که نیشابور است و هرات و مرو و دیگر ولایت‌های خراسان و سیستان و کرمان و فارس و اهواز؛ با دیگر سرزمین عجمان که در وقت حاضر به این ولایت‌ها پیوسته است، همه‌ی این ولایت‌ها یک مملکت بود، پادشاهش یکی بود و زبان‌اش یکی بود، فقط در بعضی کلمات تفاوت داشتند، زیرا وقتی حروفی که زبان را بدان می‌نویسند یکی باشد، زبان یکی است و گر چه در چیزهای دیگر تفاوت داشته باشد، چون پهلوی و دری و آذری و دیگر زبان‌های پارسی».

هر این دو سند ارزشمند به ایرانی بودن زبان مردم آذربایجان تصریح می‌کنند و به صراحت آنان را جزو ایرانیان (پارسیان) می‌دانند.

نام بابک و تحریف آن بدست بیگانگان:

جالب آن که بیگانه‌پرستان پان‌ترکیست حتا ایرانی بودن نام بابک را نیز برنتافته و آن را تبدیل به «باب‌یک» کرده‌اند. در حالی که چنین نامی در هیچ متنی دیده نشده است و دوم این که «بابی» و «بیک» هر دو از یک ریشه هستند و تاکنون دیده نشده است که یک نام مرکب از دو واژه‌ی هم‌معنی پیاپی باشد. از سوی دیگر، واژگان «بابی» و «بابیرام» و «بیک» همگی ریشه‌ی سغدی–ایرانی (یعنی از گروه زبان‌های ایرانی شرقی) دارند که به زبان‌های آلتایی وارد گشته است. نام بابک به آشکارا ایرانی است و نام بنیانگذار سلسله‌ی ساسانی نیز بوده است. این‌نام در گلستان سعدی و ویس و رامین و در شاهنامه (۵۰) بار آمده است ولی حتا یک بار نیز چنین نامی در متون ترکی دیده و یافته نشده است.

نام «بابک» همان معنی پدر را می‌دهد: (باب) «پدر» +«ک» «پسوند تحبیب») **پسر گشتی‌ای بابک‌نامجوی یکی مشکلتی‌می‌پیر سم‌بگوی بوستان‌سعدی**

هر دو را در جهان عشق طلب پارسی باب دان و تازی آب. فرهنگ‌جهانگیری

سدیر بگر سیدش افراسیاب از ایران و از شهر و از مام و باب فردوسی	
	
چو بشنید بابک زبان برگشاد ز یزدان نیکی دهش کرد یاد فردوسی	
	
وز باب و ز مام خویش بربودش تا زو ربود باب و مامش ناصر خسرو	
	
نبد دادگر تر ز نوشینروان که بادا همیشه روانش جوان نه زو برهنتر به بر فرزاتگی به تخت و بداد و به مردانگی ورا مویدی بود بابک بنام هشیوار و دانادل و شادکام	

					
 بلغمی نیز در کتاب خود؛از ردشیر ساسانی این گونه یاد می کند:«ردشیر بن بابک» و طبری هم: «ردشیر بن بابک.»					
 «بابک» هنوز در لهجه‌ی خراسانی همان معنی پدر را می‌دهد و «باوک» نیز در گویش‌های ایرانی دیگر(مانند فیلِی) همین معنی را می‌دهد.					

نام پدر و مادر و استاد بابک:

در منابع موجود نام پدر بابک، مرداس (یک نامه شاهنامه‌ای) و اهل مدائن (پایتخت پیشین ساسانیان) دانسته شده، نام مادرش «ماه‌رو» و استنادش «جایودان پور شهرک»، که همگی ایرانی‌اند.

اعتراف بیگانه‌پرستان و دشمنان ایران به ایرانی بودن بابک
هرچند در نزد اصحاب علم و تحقیق آرا و آثار نویسندگان بیگانه‌پرست پان‌ترکیست فاقد ارزش و اعتبار است و نظریات آنان یکسره بر بنیان جعل و تحریف و دروغ و فریب شکل گرفته است، اما از آن جا که سخنان آنان در نزد قوم گرایان پانترکیست دارای اهمیت است، ناچار برای نشان دادن اعتراف خود آنان به ایرانی بودن بابک، برخی از نوشته‌های آنان را در این جا نقل می‌کنیم:
«لوغوژها {ترکمانان} که اجداد ترکان آسیای صغیر و آذربایجان و عراق و ترکمنها را تشکیل می دهند از اقوام ترک هستند و قبل از آن که اسلام بیاورند در شمال ترکستان زندگی می کردند. اوغوزهای جدید اجداد ترک زبانان ترکیه و آذربایجان و تراکنه را تشکیل می دهند و از قرن ۱۳ به بعد، یعنی بعد از مهاجرت به غرب و

خود نیز خیانت کرد (نک: دو قرن سکوت).

این نکته نیز درست نمی نماید. سرداران و سپاهیان ترک خلیفه دائم در حال جهان گشایی بودند. برای مثال برای بزرگ پس از فتح آذربایجان به فتح ارمنستان و قفقاز رفت. تقلیس را گشود و آتش زد و شهری در قفقاز به نام متوکلیه ساخت. سپس به جنگ با رومیان رفت و در اواخر مسئولیت عمر دیوان برید را به عهده گرفت(نک: دایره المعارف اسلامی). شناس نیز پس از جنگ با بابک به آسیای صغیر رفت و در فتح کاپادوکیه و جنگ با رومیان نقش موثر داشت. بر این سپاهیه از غلامان ترک که به سرداری خلفای عرب می رسیدند باید یکی دیگر به نام ایتاخ را افزود. به نظر می رسد آقای گنجج آلپ برای ثابت کردن این امر که آذربایجان پس از بابک دوران ترک شدن را آغاز کرد، علاقه مند است بگوید سپاه خلیفه متشکل از غلامان ترک در آذربایجان باقی ماندند. اما حقیقت این است که این سپاه برای خلیفه لازم بودند و نمی توانستند یکجا اقامت دائم داشته باشند. سامرا در دوران معتمد و به دستور وی برای اسکان غلامان ترک ساخته شد. در تواریخ متعدد آمده است که ترکان در بغداد به اموال و نوامیس مردم تعرض میکردند و مردم بغداد از آنان به تنگ آمده بودند و شکایت های متعدد به معتمد بردند. تا اینکه بنای سامرا برای همین منظور گذاشته شد.

این نکته نیز از تلاش های مصاحبه شونده محترم برای القای ترک شدن آذربایجان است. قیام خرم‌دینان پس از اعدام بابک ادامه یافت اما نه در آذربایجان بلکه در بقیه نقاط ایران مانند اصفهان و شهرهای مرکزی ایران. خرم‌دینان آذربایجان توسط افشین و ترکان معتمد در همان دوره سرکوب شدند و همانطور که آقای گنجج آلپ در بخشی از مصاحبه آورده است با گم‌اردن منکجور به فرمانداری آذربایجان از طرف افشین و خلیفه نیازی به نیروی کنترلی دیگر نبود. دایره المعارف اسلامی می گوید بغای بزرگ که نود سال عمر کرد پس از سرکوب بابک به ارمنستان و قفقاز و آسیای صغیر رفت. آقای گنجج آلپ به درستی به گسیل اردو به این مناطق اشاره دارد اما به نادرستی می گوید که این لشکر کشی برای مقابله با نهضت خرم‌دینان بود. هیچ مورخی ذکر نکرده است که خبری از این نهضت در ماسون یا ارمنستان بود است.

تلاش آقای گنجج آلپ برای ترک سازی آذربایجان به دوره مابعد بابک محدود شده است. باید پرسید غلامان ترکی که از آسیای میانه به گفته خود ایشان به انگیزه مزه به بغداد و سپس سایر نقاط رفته اند، چرا باید به تشکیل خانواده علاقه نشان دهند. اردویی که همیشه در حال حرکت و



آمیزش با سایر ترکان (قبچاق، ایغور) و مغولها و اهالی محلی، لهجه‌های ترکی آناتولی و آذربایجانی و ترکمنی را به وجود آوردند (صفحه‌ی ۱۰۱–۱۰۲). از قرن دهم میلادی اوغوزهای ناحیه‌ی سیحون اسلام آوردند و از قرن یازدهم به طرف ایران و آسیای صغیر سرایز شدند و از طرف مسلمانان به نام ترکمن نامیده شدند به طوری که بعد از دو قرن نام ترک و ترکمن جای اوغوز را گرفت. در ساله ۱۰۳۵ میلادی، قسمتی از اوغوزها به خراسان آمدند و بعد از جنگ و جدال بالاخره خراسان را از غزنویان گرفتند و دولت سلاجقه را تشکیل دادند (ص ۸۱)

پس بنا به اعتراف این نویسنده‌ی پان‌ترک، تا سده‌ی یازدهم میلادی هیچ ترکی پا به ایران نگذاشته بود و لذا امکان ندارد که آذربایجان از ابتدای آفرینش ترک‌زبان باشد (۱)، بل که ترک‌ها چندین سده پس از اسلام توانستند به آذربایجان رخنه کنند.

«در گسترش این مدنیت(اسلام) و فرهنگ عظیم الهی اقوام و قبایل تر کرزبان بی شک خدمات بی‌شائبه و صادقانه و افتخار آمیزی دارند. ترکان اسلام را مناسب‌ترین دین و آیین نزدیک به وجدان خود یافتند و قرن‌ها دفاع از اسلام و گسترش آن را بر عهده گرفتند. سرتاسر تاریخ افتخار امیز ترکان مسلمان مسلما عاری از شورش و یا مقاومت در برابر اسلام است. در میان این قوم عصیان‌هایی شبیه عصیان‌های روشن میان، ماه فرید، المعنق، خرمیه، زاوریه و غیره دیده نمی شود» (محمدرزاده صدیق)

این نویسنده پان‌ترک نیز هر چند با موذی‌گری قصد دارد ایرانیان را به ضدیت با اسلام معرفی کند اما خرمیه را، که پیشوای آن بابک بوده، ترک

ندانسته‌است.

کشته شدن بابک به دست خلیفه‌ی ترک مادر و ترک پرور معتمد:

پس از آن در صفر سال ۲۲۳ هجری ، معتمد ، به دژخیم فرمان داد تا دو دست و پای بابک را قطع نماید و سپس او را گردن زند (نهضت ششوییه ، ص ۳۰۲ و تاریخ ده هزارساله ایران ، جلد دوم ، ص ۲۴۱) مطابق با تواریخ بابک در حین اجرای سیاست و قطع شدن اعضای بدن بردباری بسیار پیشه نمود و با خون خود چهره سرخ ساخت و به معتمد گفت : من روی خویشتن ازخون سرخ کردم تا چون خون از تنم بیرون شود ، نگویند که رویش از ترس زرد شد (تاریخ ده هزارساله ایران ، جلد دوم ، ص ۲۴۱ و نهضت ششوییه ، ص ۳۰۲) و بدینسان بابک در دم مرگ شکنجه های طاقت فرسا را با نهایت شهامت متحمل گردید و هیچ گونه سخنی که نشانه عجز باشد بر زبان نیاورد و با کردارو گفتار نیک خویش ، نام خود و ایران را در تاریخ جاودان و سربلند ساخت . چند تاریخ نویس کهن، واپسین سخن بابک خرم‌دین را بر سر دار «آسانی» و «آسانیا» و «ژی» این نکته گویای پای‌بندی وی تا واپسین دم به آرمان‌های‌اش و نیز گواه پارسی سخن گفتن وی است.

بابک خرم‌دین فردی ایرانی بود و اغلب دشمنان‌اش نیز همان ترکمنان مزدور خلیفه (یعنی معتمد که مادر او نیز ترک بود) بودند. اما این جهان همیشه پر از تناقض و شگفتی است، چه، ترک‌هایی که زمانی دشمن و مخالف بابک بودند ایک(در جهت اهداف تجزیه‌طلبانه) برای بابک جشن زادروزی می‌گیرند و او را قهرمان خود می‌خوانند؛ این رفتار ایشان مانند آن است که در آ آینده روزی ایرانی‌ها برای صدام حسین جشن زادروز بگیرند و او را یک ایرانی مهن‌پرست بدانند.

جهانگشایی بود چطور این اجازه را آن هم فقط به ترکان میداد که اتفاقا در آذربایجان ساکن شوند؟ این تصویر سازی چندان واقع گرایانه به نظر نمی رسد. در کتب تاریخی نیز به این مسئله برخورد نکرده ایم و این نتیجه گیری غیرعلمی است.

پژوهشگر محترم هر جا که باید از نام ایران استفاده کند، از لفظ ساسانی نام می برد. این پرهیز در سراسر مصاحبه مشهود است. این رویه به دور از علم گرایي و نگاه بیطرفانه است. ساسانی نام حکومتی بود که اداره دولت/کشور ایران که ازهمان دوره ایرانشهر نامیده می شد را در دست داشت. تعمیم نام حکومت به دولت/کشور امر غریبی است. برای مثال اگر به بخشی از فرهنگ ایران معاصر بگویم فرهنگ قاجار، یا فرهنگ صفوی و… به همین مقدار غریب و نادرست است.

از جمله فرازهای شاهنامه که نام بابک در آن دیده می شود می توان به موارد زیر اشاره کرد:

نخست از سر بابکان اردشیر
که اندر جهان تازه شد داروگیر
❦
یکی نامه بنوشت پس اردوان
سوی بابک نامور پهلوان
❦
بیامد به ایوان بابک سپاه
هوا شد ز گرد سواران سپاه
❦
چو از دخت بابک بزداد اردشیر
که اشکانیان را بدی دار وگیر

تاریخ نگار نمی تواند نگاه یک جانبه و تک بعدی به مسائل داشته باشد. در اینجا اراده مردم آذربایجان کاملا نادیده انگاشته می شود. حتی اگر عثمانی فرومنی پاشید باز مردم آذربایجان و روشنفکران آن گرایشی به این ایده نداشتند. همانطور که شیخ محمد خیابانی همزمان با این دوره نام آذربایجان را به آزادبستان تغییر دارد. وی با طرح های عثمانی به شدت مخالف بود و وارد جنگهای ترک-ارمنی نیز نشد. در نهایت مدتی از طرف عثمانی‌ها به قارص تبعید شد. پرسش خبرنگار از اینکه “آیا در معاهده ترکمنچای اسمی از آذربایجان نیست؟” نشان دهنده عمق تحریفات تاریخی و ناآگاه نگه داشته شدن مردم آران از تاریخ واقعی شان است.



رستم پهلوان بزرگ و اسطوره‌ای شاهنامه‌است؛ که نام وی از دو بخش (رس + تهم) تشکیل شده، «رس» از ریشه رستن، رشد کردن، نمو کردن و بالیدن بوده و «تهم» در پارسی باستان و در گات‌ها در چم «دلیر» و «پهلوان» می‌باشد که لقب‌واژه «تهمتن» نیز از همین ریشه و مفهوم نام رستم است؛ که آن‌را در چم «تازش رود» و نیز «دارای نیروی جریان آب» هم دانسته‌اند.۱ کتاب سکیران که ابن‌مقفع از پهلوی به عربی ترجمه کرده و تاریخ اساطیری ایران از کیومرث تا بهمن را دربر گرفته و آن ترجمه‌ای از متن ترجمه‌ی آزاد سرو از اصل پهلوی متن در اوایل سده‌ی چهارم قمری بوده، دربرگیرنده‌ی مطالب مربوط به رستم بوده۲ و ایران ساسانی به‌واسطهٔ این تحریر پهلوی با رستم و داستان‌هایش آشنا می‌شوند. ازاین‌رو نام رستم در سده‌های نخستین اسلامی، که برابر با اقول شاهنشاهی ساسانیان بود، وارد طبقهٔ جنگاوران می‌شود. سردار سپاه ایران در جنگ با اعراب نیز رستم نام داشته و از سویی در آن زمان اعراب با داستان‌های رستم آشنا بوده‌اند، پس زمینه‌ی پرورش و بالش رستم در شاهنامه پدید آمد. آن‌چنان‌که بزرگ‌ترین پهلوان شاهنامه، رستم است؛ و وی سرنوشت کارزارها را به نفع ایران رقم می‌زند و هر آن‌جا که سپاهیان ایران درمی‌مانند، این رستم است که از راه می‌رسد و نجات‌بخش ایرانیان می‌شود: «میونی سرارستم نزدیک شاه/ دلش بر فرورد فرستد سپاه .../ مگر رستم زال را با سپاه/ سوی ما فرستد بدین رزمگاه/ و گرنه ز ما نامداری دلیر/ نماند به آوردگه بر چو شیر». رستم خود نیز به نقش حیاتی‌اش نسبت به ایران و ایرانیان آگاه است، چنان‌که در داستان آگون دیو با خود می‌گوید: «که گر من شوم کشته بر دست اوی/ نه مرد کشاورز و نه پیشهور// به ایران نمائد یکی جنگجوی/ نه خاک و نه کشور نه بوم و نه بر».

پیوند رستم، سیمِرخ و ایزد مهر

ایزد مهر که از ایزدان بزرگ آئین مهرپرستی در پیش‌از زرتشت بوده، پس‌از زرتشت در اوستا به‌عنوان فرشته نور و روشنایی و همچنین جنگ معرفی شده و دارای صفات والای قدرت و قهرمانی دانسته شده است. رستم شاهنامه صفات شناخته شده برای رستم دارای همانندی با صفات این ایزد باستانی هستند.
چه‌این‌که رستم، دین مهری دارد و اسفندیار برای دعوت رستم به دین جدید است که به زابلستان می‌رود؛۳ و باورمندی رستم به کیش مهر در شاهنامه نمایان است، آن‌چنان‌که رستم به طرزی شگفت و اساطیری به دنیا آمده و زال برای به دنیا آمدن او از سیمِرخ یاری گرفته و با آتش زدن پری از سیمِرخ که در اختیار داشت، او را فراخواند. سیمِرخ از خدایان خورشیدی است که بنابر شاهنامه یاری‌گر رستم می‌باشد اما در مقابل، دشمن اسفندیار زرتشتی به‌شمار می‌رود؛ چه‌این‌که خاندان رستم دین مهر دارند. دراین‌راستا، فرمانروا بودن سیمِرخ، ستایش شدنش، نماز بردن بر او، فرماند بودنش، چاره‌گری او که اشاره به جادو دانستنش است و همچنین پزشک بودنش، همگی مظاهر خدای‌گونگی او هستند.

پیوند رستم با اژدها و نشانه‌های مهری او

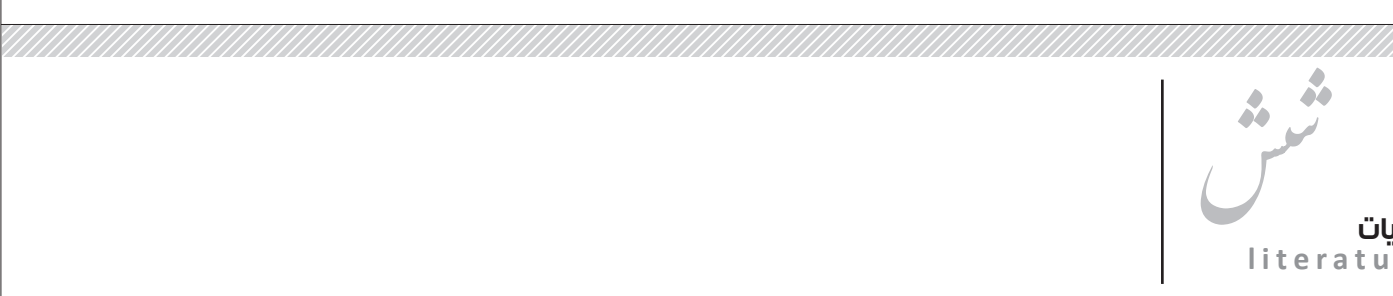
بنابر شاهنامه ده دایه به رستم شیر می‌دهند: «به رستم همی داد ده دایه شیر/ که نیروی مردست و سرمایه شیر» و «ده عدد کامل و نشانه‌ی کمال در کار است»، چنان‌که «مردم باستان برای به زبان نیاوردن عدد ده، به‌صورت پنج‌تایی شمارش می‌کردند. ده، عدد خداوند بود؛ ازاین‌رو به‌قدری مقدس به‌شمار می‌رفت که از به زبان آوردن آن امتناع می‌کردند»۴ ازسوی‌دیگر نژاد مادری رستم به ضحاک می‌رسیده و ضحاک در شاهنامه بارها اژدها خوانده شده؛ و ازاین‌رو هنگامی که سام از سیندخت می‌خواهد تا اجازه دیدن رودابه را بدهد، برای نامیدن وی از تعبیر «بچه‌ی اژدها» استفاده می‌کند: «یکی روی آن بچه اژدها/ مرا نیز بنمای و بستان بها». ازاین‌رو چون رستم از این «بچه اژدها» متولد شد، بر بازوان عروسکی که از رستم می‌سازند تا به نزد سام بیاورند، تصویری از اژدها نقش بسته است: «یکی کودکی دوختند از حریر/ به بازوش بر اژدهای دلیر// به بالای آن شیر ناخورده شیر/ا به چنگ اندرش داده چنگال شیر» که

دبیرکل کمیسیون ملی یونسکو – ایران از برگزاری گرامیداشتی برای ثبت جهانی سه اثر در حافظه جهانی یونسکو خبر داد.

دبیرکل کمیسیون ملی یونسکو – ایران از برگزاری گرامیداشتی برای ثبت جهانی «اسناد روابط خارجی ایران در دوره قاجار»، «اسناد بقعه شیخ صفی‌الدین اردبیلی» و «کلیات مولانا» در بهمن‌ماه با همکاری مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه خبر داد. این سه اثر اردیبهشت‌ماه سال ۱۴۰۳ در حافظه جهانی یونسکو ثبت شد.

علی‌اکبر متکان، دبیرکل کمیسیون ملی یونسکو–ایران، با تأکید بر اهمیت میراث مستند در حفظ هویت فرهنگی جوامع، گفت: نگرش برنامه حافظه جهانی آن است که میراث مستند جهان متعلق به همه است و باید برای همیشه و به‌طور کامل حفظ و نگهداری شود و در دسترس همگان باشد. با ثبت این آثار، امکان دسترسی جهانی به این گنجینه‌ها فراهم شده و در مورد اهمیت آنها آگاهی‌بخشی می‌شود.

برنامه حافظه جهانی یونسکو از سال ۱۹۹۲ تأسیس شده و وظیفه آن ثبت میراث مکتوبی است که دارای ارزش جهان‌شمول هستند. پرونده این سه اثر نیز با تلاش‌های اعضای کمیته ملی حافظه‌جهانی در کمیسیون ملی یونسکو تهیه و تدوین و به یونسکو ارسال شد که در دویست‌و شانزدهمین اجلاس شورای اجرایی یونسکو که اردیبهشت برگزار شد، پس از بررسی ارزش این آثار و تطابق آنها با ملاک‌های فنی معرفی‌شده، در این شورا که متشکل از ۵۸ کشور جهان است به تصویب رسید. از این‌رو کمیسیون ملی یونسکو با همکاری مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه در نظر دارد بزرگداشتی را با هدف معرفی و شناساندن هر چه بیشتر این سه اثر در بهمن سال جاری برگزار کند. مجموعه اسناد بقعه شیخ‌صفی‌الدین اردبیلی، اسناد به دست آمده از خانقاه – بقعه شیخ صفی‌الدین اردبیلی (۱۲۵۲–۱۳۳۴) عارف مشهور سده هفتم قمری در شهر اردبیل از نظر قدمت، تعداد و تنوع، منحصربه‌فرد است و از مجموعه‌های شاخص جهان اسلام محسوب می‌شود.



رستم پهلوان بزرگ و اسطوره‌ای شاهنامه

در آن حاکم بوده –و بنابر قوانین آنان، فرزند متعلق به

خانواده‌ی مادر می‌باشد– است. بنابر این اژدها یا ماری که بر درفش رستم نقش داشته را با توجه به توتم مادری او باید بررسی کرد. مار یا اژدها در بین‌النهرین و عیلام، مورد پرستش بوده و حافظ آب، خرد و ثروت دانسته می‌شده که در عیلام به مرز خدایی رسیده بود؛ و آن نمایانگر نقش خدایگون رستم می‌باشد. چنان‌که آیین مهر ارتباطی مستقیم با خورشید داشته و ایشان طلوع و غروب خورشید را در آب می‌دانسته‌اند؛ و ازسویی خورشید یا «مهر» در ایران باستان، نام ایزدی است. ازسوی‌دیگر نگاره‌ی درفش رستم «در آیین مهر پرستی

و زروانی جانوری مقدس شمرده شده»۸ و «به‌نحوی با برکت و با زندگی و با حفاظت و دفاع مربوط است»۹ که می‌تواند نمادی از قدرت و توانایی و دفاع و برکت‌بخشی او باشد. فردوسی درفش اژدهاپیکر رستم را بنفش می‌خواند؛ و بنفش، ترکیبی از قرمز و آبی است که از معنوی‌ترین رنگ‌ها شناخته شده و رنگ هماهنگی بین عقل و احساسات و بین معنویات و مادیات است. ازاین‌رو در نمادشناسی، رنگ بنفش، رنگی سلطنتی بوده و نشانه شجاعت و نیز نماد فضیلت شمرده می‌شده است. درفش را بر نیزه می‌کردند و برمی‌فراشتند؛ و نیزه‌ی درفش رستم، سر شیر زرین دارد: «درفشی بدید اژدهاپیکر است/ بران نیزه بر شیر زرین سر است»، که رنگ زرین یا طلایی، متعلق به طبقات بالای جامعه و نشانه خرد بوده و شیر از حیوانات متعلق به خورشید و هم‌رنگ خورشید است که آن‌ا «بدون هیچ تردیدی نماینده‌ی کامل خدای خورشید و پادشاه (که روی زمین به اندازه خدا پرستش می‌شده) به‌کار برده‌اند»۱۰ بنابر این، نشانه‌ی شیر بر نیزه‌ی درفش رستم، الفاکندده‌ی دیانت مهری رستم۱۱ و نیز «هقشی، برای نمایش مردی و مردانگی و دل‌اوری» و برتری و فضیلت او بر دیگر پهلوانان ایرانی می‌باشد. همچنین، سزایردی سبز رنگ وی که رنگ نشاط، حیات و سرسبزی است نمادی از حیات و زندگی چندصد ساله‌ی او در فضای اساطیری شاهنامه است. چ‌این‌که «رنگ سبز، رنگ کوه زم‌زدین در پس سیاهی‌ها بوده و اشاره‌ای به زندگی جاوید و بقا پس‌از گذر از مرحله فنا دارد». حیوان مربوط به این رنگ هم اژدهاست که در ارتباط با توتم رستم قرار دارد. از معانی ضمنی رنگ سبز، زندگی و حیات و جاودانگی بوده و عمر طولانی رستم (بیش از پانصد سال) و بی‌مرگی زال در شاهنامه، با رنگ سبز مربوط می‌باشد؛ چنان‌که اسطوره‌ی خضر و ارتباط آن با آب حیات نیز با رنگ سبز همبسته است.



تاج‌بخشی رستم و ایزد مهر

در اولین همانندی رستم با ایزد مهر، همان‌طور که خورشید از فراز کوه طلوع می‌کند، پدر رستم، یعنی زال بر فراز کوهی پرورش می‌یابد؛ ایزد مهر ایزدی جنگاور بوده، و این ویژگی او بسیار برجسته و نمایان است، چنان‌که رستم نیز جنگلوری دلارو است و این بارزترین خصوصیت اوست؛ صفت «تاج‌بخش» از مهم‌ترین صفت‌های رستم است،۱۲ آن‌گونه که «رستم تاج افراسیاب را بر سر کی‌قباد گذاشت، و شاه فرمود تا او را رستم تاج‌بخش خوانند»۱۳، همچنین رستم تاج منوچهر را بر سر کیخسرو می‌نهد و کمر فریدون را بر کمرش می‌بندد و بنابر هفت لشکر گورانی، رستم «تاج کیخسرو را بر سر لهراسب می‌گذارد»، در داستان رستم و سهراب، فردوسی به تأکید بارها رستم را به صفت «تاج‌بخش» خوانده است چه‌این‌که سهراب اراده بر حمله به ایران و به زیر کشیدن پادشاه ایران از تخت را داشته، و رستم باید از تاج پادشاه نگهانی می‌کرده است. چنان‌که پس‌از مرگ زوطهماسب و در زمانی که ایران در بحرانی‌ترین وضعیت به‌سر برده و از تورانیان شکست خورده بود، رستم به‌رمغ جوانی به البرز کوه رفته، کی‌قباد را یافته، به ایران آورده، به تخت پادشاهی نشاند و تاج بر سرش می‌نهد، یا کاووس که برخلاف توصیهٔ بزرگان و پهلوانانی چون زال، به مازندران حمله می‌کند و در بند دیوان گرفتار می‌شود را از بند دیوان نجات داده و تاجش را به او بازمی‌گرداند، یا هنگامی که کی‌کاووس به هاماوران حمله می‌کند و این بار نیز رستم او را نجات می‌دهد، بنابر این رستم «تاج‌بخش» بوده و این خویشکاری نمایان و آرزوشده برای پهلوان ایرانی است. ایزد مهر بخشنده و ستاننده‌ی شهریارِی معرفی شده،۱۴ و ازاین‌رو صفت تاج‌بخش در رستم و ایزد مهر را می‌توان در این راستا تعبیر و تفسیر کرد.

نبرد رستم و ایزد مهر با دیو خشکسالی

در مهریشت۱۵ به باران‌آوری ایزد مهر اشاره شده و ازجمله مهم‌ترین خویشکاری‌های مهر در میتراپیسم باران‌آوری وی دانسته شده است.۱۶ بنابر شاهنامه، دشمن رستم افراسیاب است که نماد خشکسالی شناخته می‌شود و منطقاً باید رستم با شکست او آب‌ها را آزاد کند، که این خویشکاری وی همانندی با ایزدمهر در باران‌آوری داشته است؛ رستم در عین وجود ویژگی‌های خوب پرشمارش، به ویژگی‌های بد نیز متصف است. چنان‌که رفتاری خشن با سوادیه داشته و او را با خنجر به دو نیم کرد؛ از زودرنجی او که سبب



شد سیاوش را در جنگ تنها بگذارد.۱۷ ایزد مهر نیز هم خوب است و هم بد، چنان‌که صلح و هم جنگ از اوست.۱۸ رستم چنان جنگ‌آور است که به یک ضربهٔ تیغ فرزند نژاده‌ای چون سهراب را کشت، یکی از رجزخوانی‌های ایزد میثوره۱۹ هم این است که «فرزند نژاده‌ای چه کسی را به یک ضربه بکشم؟»۲۰ میثره محروم‌کننده پادشاهان از پادشاهی نیز هست،۲۱ و رستم اسفندیار را از پادشاهی محروم کرد.

اسب رستم

«در فرهنگ و بینش پهلوانی، اسب کارکرد و ارزشی ناگزیر و بنیادین دارد و پاره‌ای از پیکر وی شمرده می‌شود»۲۲ و مهم‌ترین اسب در شاهنامه، «رخش» رستم می‌باشد که در مواقع بسیاری نجات‌دهنده‌ی جان رستم است. «بور ابرش»، برترین ویژگی رخش بوده و «بور» در چم سرخ‌فام است «و چوان ویزی رخش در چم سرخی، که اندکی به زردی می‌گراید که همانند رنگ زعفران است. رخش آتش است. آتش در رخش، پیکر پذیرفته است و در نمودی ستورانه، پدیدار شده است. همانندی و پیوند رخش با آتش برمی‌گردد به سرشت و گوهر آتشین این ستور. آتش اندیشه‌ی اورمزد است. آتش خاستگاه مینوی و آسمانی دارد. رخش بن‌واژه‌ای است که واژه‌هایی چون رخشیدن و درخشیدن و رخشان و درخشان و… از آن برآمده‌اند»۲۳ و این ویژگی رخش به ارتباط رستم با اژدها که پیوندی بنیادین با آتش دارد مربوط می‌باشد.

مرگ رستم

با جست‌وجو در شاهنامه مشخص می‌شود که حدود دهٔ ۱۰ نفر اعم‌از شاه و پهلوان پس‌از مرگ به دخمه سپرده شده‌اند؛ که رستم یکی از ایشان است. ازاین‌رو چون رستم به حیل‌ه‌ی شغاد گشته شده و تابوتش را بر دست از کابل به سیستان رسانیدند، آن‌را خوش‌بوی و عطرآگین ساختند؛ چه‌این‌که بو یکی از اجزا و عناصر شاهنامه و از فراوان‌ترین و پربسامدترین جلوه‌های زندگی اشرافی بوده که در مرگ و زندگی و جشن و سرور آنان مورد استفاده قرار می‌گرفت. ازاین‌رو چون جنازه‌ی رستم را آوردند: «خستین بستندش از خون گرم/ برو بال و ریش و تنش نرم نرم// همه عنبر و زعفران خواستند/ همه خستگی‌هاش بردوختند// همی ریخت بر تارکش بر گلاب/ بگسترد بر تنش کافور ناب// بدبیا تنش را بیاراستند/ از آن پس گل و مشک و می خواستند». سپس برادرش فرامرز در باغ دخمه‌ای برای وی ساخت؛ که در بیت مربوطه‌ی آن تنها به سر و در دخمه اشاره شده است؛ که سر همچنان در چم سقف می‌باشد: «به باغ‌اندرون دخمه ساختند/ سرش را به ایر اندر افراختند// .../ در دخمه بستند و گشتند باز/ شد آن نامور شیر گردن‌فراز».

پی‌نوشت:

- خالقی مطلق، جلال. «رستم». دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۸، ج سوم، ص ۳
- همان، همان
- شمیسا، سیروس. طرح اصلی داستان رستم و اسفندیار(همراه با مباحثی در آیین مهر). تهران، میترا، ۱۳۷۶، ص ۱۹
- نورآقایی، ارش، عدد، نماد، اسطوره. تهران، افکار، ۱۳۸۷، صص ۹۲–۹۰
- بهار، مهرداد. از اسطوره تا تاریخ. ویراستار ابوالقاسم اسماعیل‌پور. تهران، چشمه، ۱۳۷۶، ص ۲۰۱
- بهار، مهرداد، پژوهشی در اساطیر ایران. تهران، آگه، چ هفتم، ۱۳۸۷، ص ۱۹۴
- بهار، مهرداد. از اسطوره تا تاریخ. ویراستار ابوالقاسم اسماعیل‌پور. تهران، چشمه، ۱۳۷۶، ص ۲۶۹
- دادگی، فرنیغ، بندهشن. به اهتمام مهرداد بهار. تهران، فرهنگ زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۰، ص ۱۵۳
- بهار، مهرداد. از اسطوره تا تاریخ. ویراستار ابوالقاسم اسماعیل‌پور. تهران، چشمه، چ اول، ۱۳۷۶، ص ۱۳۹
- ۱۰ دادور، ابوالقاسم؛ منصوری، الهام. در آمدی بر اسطوره‌ها و نمادهای ایران و هند در عهد باستان. تهران، دانشگاه الزهرا، ۱۳۸۵، صص ۷۴–۷۵
- ۱۱ خواجه گیری، طاهره؛ شجری، رضا؛ شمیسا، سیروس؛ راستگوفر، سید محمد. نشانه‌شناسی خویشکاری نام رستم در شاهنامه. مجله‌ی علمی مطالعات زبانی و بلاغی، سال ۱۱، شماره ۲۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۹، صص ۱۹۰–۱۶۱
- خالقی مطلق، جلال. «رستم». دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی، به سرپرستی اسماعیل سعادت. تهران، فرهنگستان زبان ادب فارسی، ۱۳۸۸، ج سوم، ص ۳
- هفت لشکر ایرانی: طومار جامع نقّالان، از کیومرث تا بهمن، چاپ مهران افشاری و مهدی مدایی، تهران : پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۷
- ۱۴ مهریشت، بند۱۰۹
- ۱۵ بند۱۶۱
- ۱۶ روماززون، مارتین. آیین میترا. ترجمهٔ بزرگ نادرزاد. تهران، چشمه، چ هفتم، ۱۳۸۷، صص ۱۰۳–۱۰۷
- خالقی مطلق، جلال. «رستم». دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی، به سرپرستی اسماعیل سعادت. تهران، فرهنگستان زبان ادب فارسی، ۱۳۸۸، ج سوم، ص ۳
- ۱۸ مهریشت، بند۲۹
- ۱۹ مهریشت، بند۱۱۰
- ۲۰ The Avestan hymn to Mithra. (۱۹۶۷). ۱۲۹p Gershevitch, Ilya (University of Cambridge Oriental Publications, ۴), Cambridge University Press
- ۲۱ مهریشت، بند۱۱۱
- ۲۲ کزازی، میرجلال‌الدین. رخش و آذرگشسپ. فصلنامه زبان و ادب پارسی، شماره‌ی ۴۱، صص ۱۳۸، ص ۴۲
- ۲۳ همان. صص ۴۷–۴۱

سالروز درگذشت شاهرخ مسکوب
نویسنده و پژوهشگر برجسته

نگهبان فرهنگ ایران

شاهرخ مسکوب یکی از نویسندگان برجسته ایرانی بود که به مسایل مختلف تاریخ و فرهنگ و زبان ایران پرداخت و آثار درختانی از خود به جا گذاشت. نثر مسکوب که مانند مثل قرآنی ظلم مددو و ماء مسکوب گسترده و جاری است از شاخص ترین ویژگی های آثار اوست که همه آن ها را خوانندی می کند و باعث می شود جبهه سال پس از فوت وی نوشته هایش هنوز مخاطبان جدی داشته باشد. بیست و سه سالوز تولد این محقق و پژوهشگر و بهانه خوبی برای مرور آثار و کارنامه اوست.

آثار مسکوب را می‌توان به سه دسته پژوهش‌ها، تک‌نگاری‌ها و ترجمه‌ها تقسیم کرد. در میان پژوهش‌های ادبی وی آثار ی چون سوگ سیاوش، مقدمه‌ای بر ایستم و اسفندیار و ارمان‌مور را در کارنامه دارد از تک‌نگاری‌های موفق مسکوب که عرصه درخشش نیز نشیوا و هسندت می‌توان به سوگ مادر، روزها در راه و در سوگ و عشق یاران اشاره کرد. ترجمه رمان خوشه‌های خشم، نمایشنامه ادیب شهریار و آنتیگن نیز از جمله ترجمه‌های برجسته وی هستند. شاعر مسکوب دانش غنی از زبان و ادبیات فارسی، ران و به زبان بی‌انعی می‌وزید و تالیفات کنشها و پژوهش‌های ادبی، دانش و به حاشیه و می‌مانند از این زبان تألیف نماید. او شغرفکری و بدیل بود که غرب و مهجور ماند و تا آخرین روزهای زندگی‌اش از صرف تألیف آثار فرهنگی و ادبی نمود. از شاعر مسکوب، به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین شاهنامه‌پژوهان ایران باید یاد شود. او از زبانی ساده و به‌دراز همه پیچیده‌گی‌ها، پژوهش‌های خود را به شاعرانه فروسی را تألیف و منتشر نمود. «مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار»، «سوگ سیاوش» و «ارمان‌مور» از جمله آثار شاعر مسکوب در شاهنامه‌پژوهی است که از او به یادگار مانده است.

شهر مسکوب در بیستمی دهه سال ۱۳۰۴ در بابل دیده به جهان گشود. دوران تحصیل ابتدایی خود را در تهران و دبیرستان را در اصفهان به اتمام رساند. از دوران کودکی، نوجوانی، و جوانی، آثار ادبی و داستان‌ها را آغاز نمود. پس از اتمام دبیرستان، در سال ۱۳۲۴، به تهران بازگشت و برای ادامه تحصیل، در سال ۱۳۲۷، در رشته حقوق دانشگاه تهران شد و هم‌زمان فراگیری را نیز گرفت. در همین سال‌های تحصیل بود که به‌عنوان نویسنده و مفسر اخبار خارجی وارد روزنامه نگاری شد. مسکوب از سال ۱۳۲۶، وارد حوزه ترجمه و پژوهش در ادبیات و فرهنگ شد. او پس از مدتی به فرانسه مهاجرت کرد و در پاریس در مدرسه مطالعات اسلامی و عکاسی خوارزدهامش مشغول به کار شد و زندگی سختی را پشت سر گذاشت. او تا آخرین روزهای زندگی‌اش به فعالیت ادبی و فرهنگی خود ادامه داد و آثارش مسکوب تا سال‌ها پس از او منتشر شدند. مسکوب در بیست و سوم فروردین ماه سال ۱۳۸۴ بر اثر سرطان خون، درگذشت و در غربت، در بیمارستان کوش پاریس درگذشت. پیکر وی در بهشت‌زرا تهران به خاک سپرده شد.

مسکوب در اثر پژوهشی خود با نام «میت ایرانی و زبان فارسی» که به اولین بار به صورت یک سخنرانی در انجمن فرهنگیان ساکن اتریش ارائه شد، جنبه‌های مختلف وابستگی هویت مردم ایران به زانشان را واکاوی کرده است. او معتقد است سه دسته از اقشار مردم نقش تعیین‌کننده‌ای در ساختن این رابطه، اعم از وابستگی یا گسستگی، داشته‌اند. این سه قشر اهل دیوان، اهل دین و اهل عرفان هستند که سه بخش اصلی کتاب مورد نظر را تشکیل می‌دهند. مسکوب در فصل نخست کنایش نسبت «ملیت ایرانی و رابطه آن با زبان و تاریخ» را بررسی می‌کند و مهم‌ترین مشکل پژوهش‌های تاریخی را جستجوی یک علت برای علت‌های تاریخی عنوان می‌دهد: «در جستجوی جریان‌های حادثه‌های تاریخی دنبال یک علت گسست‌گرا می‌کنند اما به دلیل ساده که علت رویدادها منشأ چیزهای گوناگون، متعدد و خیلی وقت‌ها حتی متناقض است، علل متفاوت و مختلفی که گاه به نظر می‌رسد که یکدیگر را راننی می‌کنند. در اینجا باید انگیزه‌های متفاوت را در نظر گرفت. از انگیزه‌های ذیابایی و شخصی خدمت به حاکمان جدید، مقام و مال یا گذران زمان گرفته تا ذریه‌نگ دوستی و عشق به حقیقت، محیط فرهنگی سال‌ها روزه‌ن اسلام و عطش دانستن و آگاهی، نیاز یک قوم کهن ولی مغلوب به ماندن.»

مسکوب همین روش را پیش می‌گیرد و سعی می‌کند ادبشناسی دو وجه پرتویش خود را از جنبه‌های مختلف بررسی کند. او اگرچه ادعای مبنی بر پژوهش‌های گسترده‌ای مانند نادر امامی یا ابن مقدمه نشان می‌دهد که تلاش دارد عوامل مختلف را از قلم نیندازد و نتایج را در بافته‌های خودش منحصر نکند. او به دنبال عناصری می‌گردد که پس از فتح ایران توسط مسلمانان، ظهور ایرانی را برای ساکنان این فلات باقی نگاه می‌دارد. این عناصر به نظر مسکوب تاریخ و زبان هستند: «تا هر دو چیز ما به عنوان ایرانی از مسلمان‌ها دیگر جدا نمی‌شدیم»؛ «تاریخ و در دست پر همین دو عامل هویت ملی یا قومی خودمان را بنا کردیم یکی (تاریخ) پشوتانه، توشه راه و تکیه گاهمان بود و دیگری (زبان)، شاه‌ود، پایگاه و جان و حصار که در این است» (۱۰۰). این استنادات، سپس بخش اصلی کتاب که بررسی اهمیت زبان فارسی در حفظ هویت ایرانی است، آغاز می‌شود. چرا برای حفظ زبان فارسی یک ملت این اندازه اهمیت دارد؟ زیرا نام محمل اندیشه‌اش است. برای اینکه مردمی از اقوام مختلف صورتی بگانه و همدستی بیابند زبان بهترین وسیله است.

مسکوب در بررسی نقش اهالی دیوان به اهمیت شاهنامهها (پیش و پس از شاهنامه فردوسی) اشاره می کند و می نویسد: «شاهنامهها برای ما کار این فرهنگ گذشته و در عین حال زنده را می کرد. خاطرهها و یادگارهای قوم ایرانی را که در عین حال سرچشمه عواطف مشترک هم هست، در زمانه ننگه می داشت قوم بی خاطره، مثل آدم بی حافظه است. این شاهنامهها نمی گذاشتند ما مثل پیرمردهای بی سابقه، مثل آدمهای از زیر بته درآمده، بین گذشته و آینده حجاب و حجب بینیم ما را در مکانی از زمان جایی بماند.» در بخش سوم کتاب که نسبت بین علمای دینی با زبان فارسی را می کاود مسکوب معتقد است علما اصالت را به زبان عربی که زبان فارسی و وحی بودند می دادند و فقط به ضرورت ارشاد امام از زبان فارسی بهره می گرفتند و نهایتاً در بخش پایانی کتاب مسکوب نقش عرفا در ترویج و استحکام زبان فارسی را مهم ارزیابی می کند. چکیده تمام مباحث مسکوب در این کتاب عقیق را می توان در جملات زیر دید و چشید: «با وجود پراکندگی سیاسی در ایرانهای جورجیهای متعدد و فرمازوایی عرب، ایرانی، و ترک ما ملیت یا شاید بهتر بپنداشیم هویت ملی (ایرانی) خودمان را از برکت زبان و در جان خود زبان فارسی ننگه داشتیم».

استخراج نمک دریاچه ارومیه برای احیای آن مفید است



شکن زمین های زراعی موجود در شرق دریاچه در شهرستان های عجب شیر و بناب
حلولگیری خواهد کرد این کارشناس جغرافیا اذعان کرد: با این حجم انبوه نمک جامد
موجود در دریاچه ارومیه و با توجه به جلب آب توسط نمک حتی اگر منابع آب تامین
شود پر کردن آن سال ها طول خواهد کشید. اگر این نمک ها خارج شود پروژه نجات
دریاچه ارومیه با سهولت بیشتری انجام می شود و حتی اگر در آینده آب کافی برای
رساندن حجم آب دریاچه ارومیه به مقدار اولیه نبود، شوری دریاچه بیش از این حد
بالا نخواهد رفت و گونه های حیات آن تهدید نمی شود. وی با اشاره به راهکارهای
پیشنهادی در راستای توسعه کشاورزی در خاک های شور اطراف دریاچه اظهار کرد:
در اثر تبدیل زمین های شور به زمین های حاصلخیز شاخص پایداری خاک دانه ها
به طور معین دار افزایش یافته و در نتیجه با زیر کشت بردن زمین های شور می توان
فرسایش خاک را نیز کاهش داد.

یک کارشناس ارشد جغرافیا گفت: پیش از تامین آب مورد نیاز دریاچه ارومیه باید میلیارد ها تن نمک موجود در کف دریاچه را جمع آوری کرد.

سیمیه محمدی در گفت و گو با ایسنا منطقه آذربایجان غربی افزود: مطالعات اکتشافی انجام شده برای استحصال نمک دریاچه ارومیه نشان داده است که مجموع ته نشست نمک جامد دریاچه ارومیه به بیش از ۵ میلیارد تن می رسد که فرآوری و استحصال نمک های دریاچه با احداث حوضچه های تبخیر خورشیدی و کارخانه های فرآوری امکان پذیر است. نمک موجود در کف دریاچه ارومیه سرمایه بسیار عظیم و رایگانی است که نیاز فاجعه خشک شدن دریاچه نصیب کشور شده است که با جمع آوری آن ها می توان نیاز بسیاری از کارخانه های پتروشیمی و همچنین استخراج نفت را تامین کرد و با این اقدام نه تنها به لحاظ اقتصادی منفعت بسیاری کسب خواهد شد، با توجه به بادهایی که در آذربایجان غربی از طرف غرب می وزد، این اقدام از کمزگار



گرامیداشت شاهنامه پژوه زنده یاد ابوالفضل خطیبی

شب بخارایی به نام پژوهندهٔ نامهٔ باستان

برای مثال بیان کردند اما به احترام بانوان حاضر، آن بیت را نخواندند و فقط به تشریح دقیق آن پرداخت و گفت: «فردوسی هرگز کسی نیست که چنین اهانتی از او تراوش کند. اگر چیزی در مورد زنان در شاهنامه یافته می‌شود، جا دارد مانند داستان نویسانی که حقایق را می‌نویسند، در مورد فردوسی نیز حقیقت کلام آورده شود. یک مورد دیگر از تحقیقات خطیبی در مورد کلمه‌ی «سگری» است. استاد خطیبی همچنین در مورد «هموزها» در هیچ تحقیق دقیقی کرده‌است. تحقیقات خطیبی در مورد شاهنامه، از نوع درجه‌ی اول است.»

جناب انوری در ادامه و با اشاره به دیدگاه‌های «حماسه‌شناس» اروپایی «جول ویزتر» از شکوه شاهنامه سخن گفت که در گروه چهار اثر شکوهمند نبوغ بشری قرار دارد؛ و افزود: «شاهنامه، ایلیاد هومر، کمدی الهی دانتو و مجموعه آثار شکسپیر در این ردیف هستند. سپس، ایشان، سخنان خود را این گونه به پایان رسانید: «خطیبی دوستدار ایران و شاهنامه بود، من همکار او بودم و همیشه عاشقانه از شاهنامه و فردوسی صحبت می‌کرد.»

سخنرانی بعدی نشست، جناب استاد دکتر علی اشرف صادقی بود. دکتر صادقی با ذکر نگرانی‌های خود و ستایش ارادگی علی دهباشی باب سخن را گشود. ایشان که از همکاران دیرینه ی زنده‌داد خطیبی است، ضمن اشاره به عضویت و کوشش‌های دکتر خطیبی در دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، دو ویژگی از مرحوم خطیبی را بر شمرده و گفت: «از نظر اخلاقی، پاکدل و یکره بود و صفا و صمیمیت او زبان‌زد بزرگان و فضلا و پنهانی برآورد، مردان ده‌ها سال، ابرج



نسبت به استادان خود به‌ویژه مرحوم «احمد تقضی» بسیار قدرشناس بود. مرحوم خطیبی بود که مرا برانگیخت تا یادنامه‌ی احمد تقضی را فراهم کنم؛ خود زنده‌یاد نیز مقالیه‌ی خوب در آن دارد. آن شادروان در همان ابتدای کار به من گفت: می‌خواهم فقط روی شاهنامه کار کنم. من عاشق شاهنامه هستم که مهم‌ترین رکن ملی ما ایرانی‌هاست. از یک ایران‌دوست واقعی بود. امیدوارم مقالات فراوانی که در دایرة‌المعارف نوشته نیز، استخراج و چاپ شوند. از وقتی که ایشان فوت کرده‌اند، همیشه او را در کنار خود می‌بینم و هیچ نمی‌خواهم بپذیرم که او رفته و در میان ما نیست.»

سپس دکتر احمد رضا قائم مقامی در جایگاه قرار گرفت و با بیان خاطراتی چند به تصویر سازی چگونگی رابطه‌شان با روان‌شاد خطیبی پرداخت. قائم مقامی آشنایی خود با دکتر خطیبی را مدیون همکاری خود با ایشان در فرهنگستان زبان و ادب پارسی دانست و در ادامه به بیان خاطراتی از شادروان خطیبی پرداخت. اینکه چه سخن جدی میان آنها همیشه فقط از شاهنامه بوده و خطیبی یکبار در حضور ایشان گفته: «عهد کرده‌ام که تا پایان عمر از فردوسی بنویسم». دکتر قائم مقامی با بیان چگونگی نوشته شدن چند مقاله مشترک با مرحوم خطیبی مانند مقاله «به ماه سپندارم»، روز «آرد» ابراز تأسف کرد که چرا همکاری بیشتری با مرحوم نداشته است؛ چرا که «مرگ، شکیب و قرا و ثانی نمی‌داند». دکتر قائم مقامی سخن خود را با این جمله که «دکتر خطیبی پیش من گل بی خار بود. در شناختن شاهنامه استاد بود، زیاد می نوشت و در نوشتن شتاب داشت؛ می‌دانست که عمر است و شتابی دارد» پایان داد. سخنران بعدی، استاد دکتر سجاد آیدنلو، «شاهنامه‌شناس ارومیه‌ای» بود که کار تدوین یادنامه‌ی شادروان ابوالفضل خطیبی، «شاهنامه‌شناس گرمساری» را بر عهده داشت. ایشان هم همیشه سخن خود را با «به نام خداوند جان و خرد/کزین برتر اندیشه بر نگردد» آغازید و به مناسبت سالگرد شادروان خطیبی شعر «همدا یاد از جاتم قرا فرموش» را خواند و اشاره به بیست سال دوستی صمیمانه‌ی خود با دکتر که به سبب اشتراک حوزه‌ی کار علمی، پیوندی خاص میان ایشان ایجاد کرده بود نیز داشت و یادآور شد که به سبب همین پیوند، دکتر خطیبی بنده را برادر کوچک‌تر خود و سرکار خانم دکتر زاله آموزگار را خواهر بزرگ‌تر خود می‌دانستند. به سبب همین نزدیکی، دکتر آیدنلو بعد از فوت دکتر خطیبی پنج مقاله در بیان جایگاه علمی دکتر خطیبی نوشته است؛ سپس، استاد آیدنلو به بیان کارنامه‌ی دکتر شادروان خطیبی پرداخت و گفت: «از سی سال مطالعه‌ی رسمی و مستمر ایشان، بیست و هشت سال به‌طور تخصصی و

نیماعظمی



هفتصد و بیست و سومین شب از سلسله شب‌های پارسا اختصاص یافت به گرامی داشت زنده‌یاد دکتر ابوالفضل خطیبی. این نشست از ساعت ۱۷ روز چهارشنبه ۲۰ دی ماه ۱۴۰۲ در تالار فردوسی خانه‌ی اندیشمندان علوم انسانی برگزار شد. در این نشست از یادنامه‌ی ابوالفضل خطیبی با عنوان «پژوهنده‌ی نامه‌ی باستان» به کوشش سجاد آیدنلو، سلمان ساکت و مرضا غفوری رونمایی شد و استادان: علی دهباشی، ژاله آموزگار، حسن انوری، علی شرف‌صادقی، احمدرضا قائم‌مقامی، سجاد آیدنلو و فریبا کوهی به سخنرانی پرداختند.

در آغاز، استاد علی دهباشی مراتب تسلیت خود را به خانوادهٔ دکتر خطیبی، همسر ایشان سرکار خانم دکتر شکوهی و غزل شکوهی (دختر زنده‌یاد خطیبی) رسانده و از همکاری‌های افتخارآمیز روان‌شاد ابوالفضل خطیبی و مجله‌ی بخارا یاد نمودند. علی دهباشی، این پهلوان پهنه‌ی فرهنگ ایران‌زمین که به‌تازگی دیو بیماری را رستم‌گون از پای درآورده، با خرنسب بسیار دل‌انگیز در صمدی خود که مبادی تأثیر تربیتی حاضران در تالار شد، با همان استواری همیشگی سخنش را این‌گونه ادامه داد: «ماها در بخارا پس‌از از دست دادن استادان بزرگی چون دکتر زرین کوب، ایرج

افشار، دکتر نفیسی، دکتر غلامحسین یوسفی و بسیاری از بزرگان که از ستون‌های ارشد زمین‌زبان فارسی بودند، همیشه خوشحال بودیم که چهره‌هایی هم‌چون ابوالفضل خطیبی در آن جایگاهی که کار می‌کردند باعث رونق علمی بخارا بودند؛ و آن کاستی‌ها را جبران می‌کردند و مایه پیشرفت علمی بخارا می‌شدند. انگیزه و کارنامه‌ی درخشان دکتر خطیبی، ناشی از عشق وافر او به ایران و فرهنگ ایران بود.»

علی دهباشی با آمیختن استنادهای اندوه و طنازی در کلام خود، از غیاب ابوالفضل خطیبی در برگزاری این نشست ابراز تأسفات نمود و گفت: «همین الان هم فکر می‌کنم که او در این مجلس ایستاده و با همان لبخندهایش به ما می‌گوید: «خب! ببینم چه می‌خواهید در مورد من بگویید؟ هر چه دلخواهی دراید بگویید!» امیر بخارا در پایان افزود: «در بیمارستان آرزوی من این بود که باشم و در این جمع چند جمله‌ای ادای دین بکنم به الطاف بی‌کرانی که او به مجله‌ی بخارا داشت. نام خطیبی در کنار شاهنامه و فردوسی زنده خواهد بود.»

سخنران بعدی، بانو دکتر زاله آموزگار در آغاز روی به علی دهباشی نمود و چنین گفت: «اولین خوش آمد من به آقای دهباشی است. دعای خیر و هومی دستان از جمله من، شما را در اتاق عمل همراهی کرد.» استاد آموزگار گفتی خود را «به نام زنده‌یادان» نامیدند، به «سردن افغان» از شعر یکی از همان زنده‌یادان (هوشنگ ابتهاج) آهی «رفن رفتگان» بی‌برگشت» کشیده و درگذشت زودهنگام دکتر ابوالفضل خطیبی را مایه‌ی اندوه دانسته و گفت: «امروز دوباره این جا هستم تا همراه با شما یادی از این عزیز سفر کرده به میان آورم» و به همین بهانه این گونه به مقوله‌ی دیگری پرداخت: «این گفتار شاید خیلی جذاب نباشد، ولی بخشی از زندگی و سرنوشت محتوم فرهنگ زندگان است.»

استاد آموزگار که -که در گران پهنای ایران و دانشنامه‌ی زنده‌ی زبان‌های ایرانی و ادبیات و مزیسی هستند- با باری شیوا و گیرای خودود بخشی از اندرزنامه‌ی بهزاد فرخ‌پوری در باب مرگ را برای حاضران خواندند: و سخنان خود را با اشاره به «استوپه‌یاد»، دیوی که مرگ‌آفرین است، پی‌گیری نموده و گفت: «مرگ همیشه تصویری دردناک در دل‌مان دارد. بی‌جانست که در فرهنگ ایران باستان «استوپه‌یاد» این چنین ترسناک به جلوه درمی‌آید و چنین توصیف می‌شود که چون دست بر مردم‌زند خواب آورده و چون سایه بر آنان افکندند، و چون دیده بر آن دوزخ، مرگ حس گریز از مرگ همان است که تپیکلمیش را برای دستیابی به معجون جواندانی به سفری بر حاذقه می‌کشاند.»

سپس ایشان با اعجازی استنادانه و تسکین بخشی، به معجزه‌ی زندمانی در برابر مرگ پرداخت و بیان کرد: «یادمان باشد که وقتی زندانیام، مرگ نیست؛ و چون مرگ آمد، دیگر زنده نیستیم؛ چرا به پیشوازش برویم؟ مغم عزیزان! ز دست‌رفته‌مان را باز گشت‌شان تسکین می‌بخشد، بلندمان را برای‌شان تنگ می‌شود؛ اما من با صدایی بلند به بازگشت این عزیزان می‌دانیدم. آن‌ها در قالب آثارشان برمی‌گردند. آن‌ها زنداند. خطیبی عزیز ما زنده‌باد است؛ هربار که آثارش را می‌خوانیم به میان ما می‌آید؛ و امروز نیز او در میان ما هست. پس رفتگان ما بی‌بازگشت نیستند!»

حضرت استاد سخن انوری، سومین سخنران، با پشتی که مخاطبان را غلظت دهیاشی بود «توبه به ناز طبعیان نیازمند مباد / وجود نازک زردی گزند مباد» سخنان خود را آغازید و شادروان خطیبی را فرزند پرومند ایران دانست و اظهار داشت: «وقعا ایران را دوست داشت. شقیفه‌ی ایران و ظاهره بود. در تحقیقاتی که درباره‌ی او شنیده‌ام، تنها به نسخه‌ا گفتا کرد؛ ده‌ها جواب موضوع را در جهات مختلف بررسی می‌کرد.» استاد انوری برای این سخن خود، بیت معروف زن و ازدها را





ماهنامه فرهنگی وطن یولی
سال هشتم | شماره ۶۳ / صفحه

صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول:
داود دشتبانی

زیر نظر شور ای سردبیری

مدیر اجرایی:
داور دشتبانی

صفحه‌آرایی:

محمد علی‌بیگی

دبیر تحریریه:
ماندانا خرم

مدیر داخلی:
میلاد امیدوار

دبیرعکس:
محمود آشتیانی‌پور

امیر کبیر

فرینون‌مشیری

رمیده از عطش سرخ آفتاب کویر
غریب و خسته رسیدم به قتلگاه امیر
زمان، هنوز همان شر مسار بهت زده!
زمین، هنوز همان سخت لال شده
جهان هنوز همان دست بسته تقدیر
هنوز، نفرین می بارد از در و دیوار،

در گذشت **کریم مجتهدی تبریزی** استاد بزرگ فلسفه

فلسوفی که به دنبال پاسداشت زبان فارسی بود



استاد کریم مجتهدی تبریزی (۱۰ شهریور ۱۳۰۹ – ۲۵ دی ۱۴۰۲) استاد تمام و فیلسوف بزرگ ایران‌زمین درگذشت. ایشان نقش بسیار مهمی در رشد پژوهش‌ها و مطالعات فلسفی داشت. چهره ماندگار ایران زمین از شاگردان «هانری کربن» و تحصیل کرده دانشگاه سوربن فرانسه بود. بیش از ۳۰ اثر را تألیف یا ترجمه کرده و در زمره محققان پر کار و پرتلاش بود. استاد کریم مجتهدی، زاده تبریز بود و ۹۳ سال عمر کرد که تا آخر عمر از تدریس، پژوهش و تعلیم و آموزش دست نکشید. در دوران عمر پرپرکت خود، دانشجویان بزرگی را تربیت کرد. از مهم‌ترین آثار ایشان می توان «فلسفه در قرون وسطی، فلسفه تاریخ، سید جمال‌الدین اسدآبادی و تفکر جدید، فلسفه و فرهنگ، نگاهی به فلسفه‌های جدید و معاصر در جهان غرب، آشنایی ایرانیان با فلسفه‌های جدیدغرب، افکار هگل، سهروردی و افکار او و مغولان و سرنوشت فرهنگی ایران» را نام برد.

دکتر کریم مجتهدی از جمله فیلسوفان بزرگ ایران در قرن حاضر به شمار می‌آمد. او را در کنار چهره‌هایی همچون: علامه طباطبایی، سیدجلال‌الدین آشتیانی، نصرالله پورجوادی، مهدی گلشنی، مرتضی مطهری، منوچهر آشتیانی، محسن جهانگیری، ضیاء موحد، سیدبجیی یثربی، سید عبدالله انوار، رضا داورى اردکانی، داریوش شایگان، سیدحسین

نصر، غلامحسین ابراهیمی دینانی و ... باید از سرآمدان و اعظم فلسفه و حکمت در ایران معاصر نام برد.
زنه‌یاد استاد دکتر کریم مجتهدی تبریزی درباره‌اهمیت پاسداشت زبان فارسی گفته‌است: «اولین قدم پاسداشت زبان فارسی است.بدترین اصطلاح زبان فارسی بهتر از اصطلاح خارجی است.این اصطلاح بد را نقد می‌کنیم تا درست شود اما آن اصطلاح خارجی در ذهن مخاطب

این توهم را به وجود بیاورد که ما دانا هستیم. این‌ها علم نیست! برخی‌ها در سخنرانی‌هایشان و نقدهایشان طوری حرف می‌زنند که نمی‌دانم بحث فلسفی کرده یاخودشیفتگی وخودستایی کرده است. رشته‌های علوم انسانی به بیراهه رفته است و نتیجه این شده که جوان ما که شش ماه به کلاس رفته چند واژه ابرژه، سوزه، مدرن، پست مدرن و ... یاد می‌گیرد و فکر می‌کنددانشمنداست!
خانم روانشناس در تلویزیون می‌گوید تایم من با تایم شما متفاوت است! این‌ها به دلیل خوندنمایی است تا نشان دهد که دکتراى شلى هم دارد. این خودش بیمار است. جامعه‌شناس ما مدام از ابژکتیویتی و سوژکتیویتی حرف می‌زند، نمی‌گوید که درس بدهد بلکه برای خوندنمایی است! این بحران ماست که هنوز مساله خود را نفهیده می‌خواهیم مشکلات دیگران را حل کنیم. من می‌دانم با گفتن من

چیزی حل نمی‌شود!اما وظیفه‌ی من این است که این موضوع را متذکر شوم. حتی اگر مطمئن شوم به آسانی نتیجه ندهد. وقتی زشتی این کار علنی شود نتیجه می‌گیریم. این گونه نهضتی برای پاسداری از زبان فارسی به‌وجود می‌آید البته این به معنای عدم یادگیری زبان‌های خارجی نیست باید زبان‌های خارجی برای مطالعه کتاب‌هایشان یاد گرفت. باید شجاعت کوچکی برای ایران داشته باشیم.
من روزی در خیابان به جوانی برخورد.م. از تاکسی پیاده شد به سرعت خودش را به من رساند گفت شما مجتهدی هستید من دوست داشتم شما رو ببینم. گفتم شما رشته‌تان چیست؟ فلسفه است؟ گفت نه؟ من فلسفه می‌نویسم! گفتم می‌نویسی؟ گفت بله! گفتم چی می‌نویسم؟ گفت پروبلماتیک! گفتم پروبلماتیک یعنی چی؟! گفت نمی‌دانید پروبلماتیک چیست؟! مدام این واژه را تکرار می‌کرد! خلاصه از او فاصله گرفتم بعد دیدم از من کمی فاصله گرفت و بعد با تلفن بلند بلند صحبت می‌کرد و می‌گفت مجتهدی را دیدم، نمی‌دانم پروبلماتیک چیست؟! این جهل مرکب است که خطرناک است! سقراط در ابتدا علم یاد نمی‌داد بلکه می‌خواست با آن کسی مبارزه کند که می‌گفت می‌دانم اما نمی‌دانست. من همواره به دانسته‌هایم شک می‌کنم! این اولین قدم است.»

«وطن‌یولوندا» به معنی «در راه وطن» عنوان نشریه‌ای تبلیغاتی در تبریز بود که ارتش سرخ اتحاد جماهیر شوروی در سال‌های دهه ۲۰ه با هدف ایجاد زمینه‌های فرهنگی اشغال دائمی آذربایجان توسط روس‌ها منتشر می‌کرد. نام نشریه «وطن‌یولی» به معنی «راه وطن» با کتایه به آن واقعه تاریخی درصدد است سیمای حقیقی ایران‌زمین را معرفی نموده و بر پیوستگی‌های فرهنگی و تاریخی این سرزمین تأکید کند.

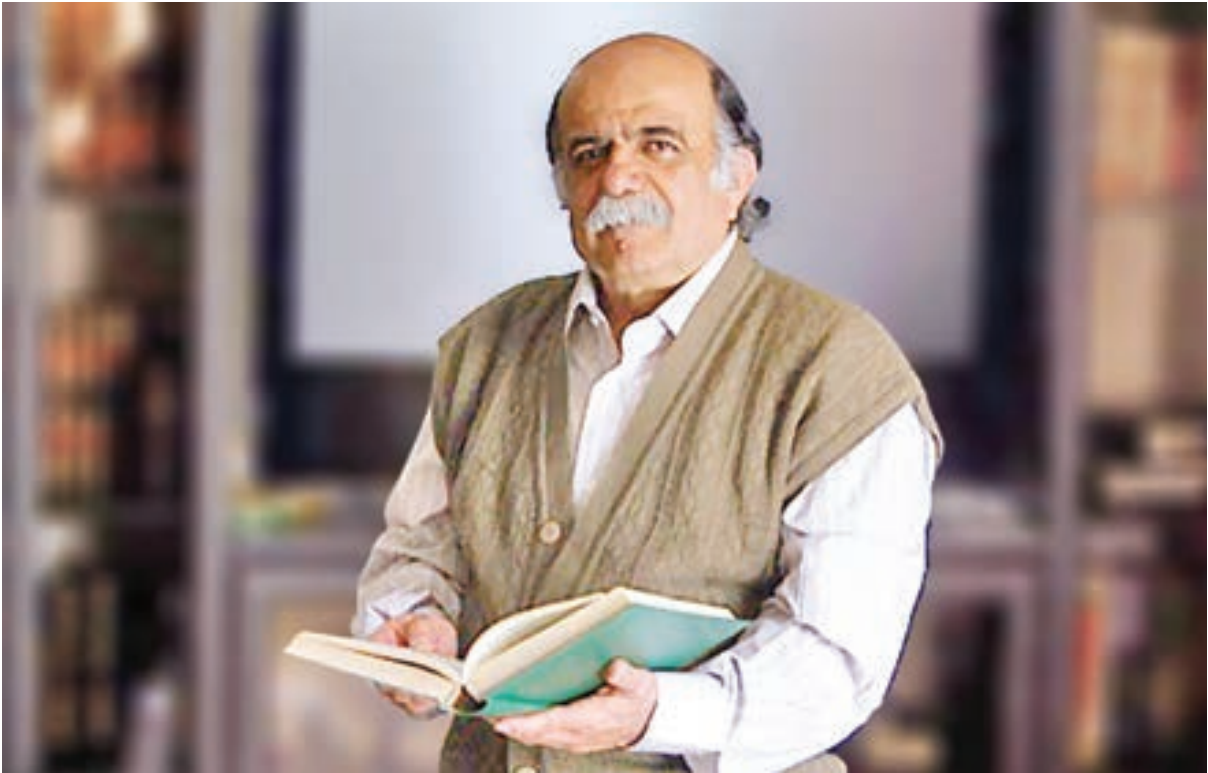
هنوز، نفرت از پادشاه بدکردار،
هنوز، وحشت، از جانباں آدم‌خوار
هنوز لعنت، بر بانیان این تزویر
هنوز همهمه سروها، که «ای جلدا!»
مزن! مکش! چه کنی، های، ای پلید شریر!
چگونه تیغ زنی بر برهنه در حمام

چگونه تیرگشایی به شیر، در زنجیر!؟
هنوز، آب به سرخی زند که در رگ جوی
هنوز ،
به قطره قطره ی گلگونه رنگ می‌گیرد
از آنچه گرم چکید از رگ امیر کبیر!
نه خون، که عشق به آر ادگی، شرف، انسان

نه خون، که داروی غمهای مردم ایران
نه خون، که جوهر سیال دانش و تدبیر
هنوز ناله باد هنوز زاری آب
هنوز گوش کر آسمان، فسونگر پیر!
هنوز منتظر اینم تا زگرماه،
برون خرامی، این آفتاب عالم گیر!

زادروز **میر جلال‌الدین کزازی**

دانشی مرد نیکوکردار



بنیادین هجدهمین جشنواره خوارزمی برای نامه باستان در سال ۱۳۸۳ خورشیدی، چهره‌ی برگزیده‌ی استان کرمانشاه در سال ۱۳۸۴ خورشیدی، چهره‌ی ماندگار در ادب و فرهنگ در سال ۱۳۸۴ خورشید، نشان زرین و سیاس‌نامه از بزرگ‌ترین انجمن ادبی و فرهنگی یونان، پاراناسوس، به عنوان برجسته‌ترین ایرانی در گسترش و شناساندن فرهنگ و ادب یونان در سال ۱۳۸۴ خورشیدی و پژوهشگر برگزیده در دانشکده‌ی ادبیات فارسی، زبان‌های خارجی دانشگاه علامه طباطبایی در سال ۱۳۸۵ خورشیدی، چهره ماندگار در کرج در ۱۳۸۷ خورشیدی، استاد نمونه‌ی دانشگاه آزاد در سال ۱۳۸۷ خورشیدی، جایزه برترین کتاب سال در این گنجینه‌هاست؛ اما در رفتارشان نشانی از آن جدلی‌نامه‌ی باستان (متن شاهنامه‌ی فردوسی با توضیح و بررسی) در سال ۱۳۸۸ خورشیدی و پژوهشگر نمونه‌ی استان مرکزی در سال ۱۳۸۸ خورشیدی را در کارنامه‌ی ارزشمند ادبی و فرهنگی خود دارد.

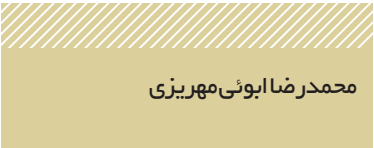
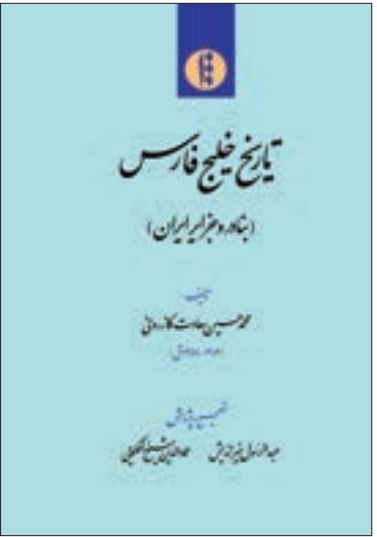
کزازی سال ۱۳۲۷، در خانواده‌ای فرهنگی چشم به جهان گشود و گرایش به مطالعه و دبستگی به ایران و فرهنگ را از پدر فراگرفت. وی دوره

به نام بزرگان و آزادگان

مصنّف تاریخ خلیج فارس

محمّدپور با ترجمهٔ مقدّمه و مقالهٔ منابع فرااسماعیلی از جناب مصطفی امیری

مصنّف تاریخ خلیج فارس، در مقدّمهٔ این کتاب، در رویدادی میهن‌دوستانه و از سر احیای مجد و عظمت ایران‌زمین، ضمن تأکید بلیغ خود بر نام بردن از خلیج فارس تحت عنوان خلیج ایران به بیان انگیزهٔ نگارش این کتاب شریف پرداخته‌است: «بندهٔ نگارنده، محمّدحسین بن محمّدهلی، المعروف به سعادت، که چندین سال از عمر خود را صرف ترقّی و تربیت ابنای وطن نموده، نظر به اهمّیت سیاست



چهارشنبه بیست و هفتم دی ماه ۱۴۰۲ بار دیگر توفیق یافتم حسب محبّت دیرینه و همیشگی جناب آقای دکتر اکبر ایرانی، مدیر مؤسسهٔ پژوهشی میراث مکتوب به بندهٔ حقیر به ضیافت ماهانهٔ این مؤسسه که در راستای احیای سنّتی ارزشمند از سنن حسنهٔ علما در ظهر آخرین چهارشنبهٔ ره ماه موسوم به آبگوش‌خوران با حضور جمعی از علما و فضلاء برگزار می‌شود، دعوت شدم. و بزرگوارانه دو نسخه از آثار وزین اخیراً انتشار یافتهٔ آن مؤسسه را به بنده اهدا و تحاف نمودند.

یکی کتابی ارزشمند از نیمهٔ نخست سدهٔ چهاردهم هجری قمری بنام تاریخ خلیج فارس تألیف محمّدحسین سعادت کارزونی از رجال اواخر قاجار و اوایل پهلوی، تصحیح مصحّحان دانشمند، جناب دکتر عبدالرسول خیراندیش و جناب استاد عمادالدین شیخ‌الحکمایی است که طی چندین سال در روزگار پادشاهی احمد شاه قاجار و رضا شاه پهلوی نوشته شده است. و دیگری اثری کلامی در خور توجه از نیمهٔ اوّل سدهٔ ششم هجری از تصنیفات محمّد بن عبدالکریم شهرستانی موسوم به مجلس مکتوب منقّعد در خوارزم، تصحیح جناب داریوش

و تجارت بنادر خلیج ایران، لازم دانست که برای اطلاع هم‌وطنان عموماً و استحضار خاطر اولیای امور خصوصاً از موقع جغرافیایی و تاریخ و احوال سیاسی خلیج ایران و نقصان وسایل اجتماعی، و فقدان ذرایع اقتصادی بنشر بوشهر، که امروزه اهمّ و اعظم بنادر ایران است، با مضافات و بنادر و جزایر تابعهٔ آن را ثبت این اوراق نمایم؛ و علل و موجبات انحطاط بنادر را در ضمن بیان حوادث و وقایع به اشاراتی بلیغ مذکور دارم؛ شاید از برکت نوشتن و خواندن، اولیای امور، بدون تقویت وقت، عطف نظری به این حصّهٔ بزرگ از مملکت نموده؛ تا در توبه باز و راه چاره و علاج مسدود نشده، در مقام اصلاحات لازم، که برای حفظ و نگاهداری این ممالک وسیعه ضرورت دارد برآمده، اقتدار دولت ایران که در این ساحات به واسطهٔ اغفال مباشرین امور، روی به اضمحلال گذارده، تجدید نمایند. و نگذارند که اقتدار چندین هزار سالهٔ دولت ایران از این سامان معدوم و نابود گردد.» این کتاب محتوی بر سه فصل است: فصل اوّل، در موقع جغرافیایی و اوضاع طبیعی و مسائل سیاسی و تاریخی و امور اقتصادی و تقسیمات مملّکی سواحل خلیج ایران است. فصل دوم، شرح تاریخ و وقایع ماضیه و حوادث جاریهٔ بنادر مهمّهٔ خلیج ایران است. و توجّه دول اروپایی به خلیج ایران.

فصل سوم، مخصوص به ذکر جزایر واقعه در این خلیج ایران است.

به نام بزرگان و آزادگان

به مناسبت در گذشت **مر حوم علوی تبریزی** و **مر حوم مجتهدی تبریزی**

دو شخصیت علمی بزرگ



حسن اسدی‌تبریزی

امروز (۲۵ دی ۱۴۰۲) دو شخصیت علمی به دیار باقی شتافتند؛ دکتر کریم مجتهدی و استاد سید ابراهیم سید علوی. هر دو شخصیت متولد تبریز بودند و در موضوع دیگری هم شباهت داشتند؛ مرحوم دکتر مجتهدی نواده حاج میرزا جواد آقا مجتهدی تبریزی بودند. میرزا جواد آقا رهبر نهضت تنباکو در تبریز بود و فتوای میرزای شیرازی در تبریز به وسیله او ابلاغ و اجرا شد. برادرزاده او میرزا حسن مجتهد در وقایع مشروطیت نقش داشت و نام و جایگاه او در منابع مشروطه ذکر شده است و به طور خلاصه دکتر مجتهدی به خانواده اهل علم و از خاندان های تاثیرگذار در جریانات اجتماعی دوره قاجار منسوب بود. مرحوم استاد سید علوی هم به یکی از شخصیت های دوره مشروطه بسیار علاقه داشت و این‌ا علاقه به سبب ارتباط پدرش با آن شخصیت و دانستان هایی که از زبان پدرش شنیده بود بر می گشت؛ ایشان به مرحوم میرزا صادق آقا تبریزی بسیار علاقه داشت و سالها پیرامون این شخصیت تحقیق کرده و حاصل آن را در کتابی با عنوان «نبیان صادق» تألیف و